



اسطوره
بورژوازی
ملی و مترقی



www.iran-archive.com

اسطوره بورژوازی ملی و مترقی (۲)

۱- مقولات و مفاهیم پایه‌ای: سرمایه‌داری (قسمت اول)

سخنی با خوانندگان

فاصله‌ای ۹ ماهه جزوه اول "اسطوره..." را از جزوه دوم جدا می‌کند. پس لازم است که این جزوه را با اذعان به کوتاهی خود و اعلام پذیرش انتقاداتی که در طی این مدت بر ما وارد بوده است، آغاز کنیم. شاید مهم‌ترین عامل در این میان نارسایی هاوکاستی‌های برنامه‌ریزی و تقسیم کار درونی ما بوده است که گمان می‌کنیم اینک تا حدود زیادی مرتفع شده باشد. البته باید به این نکته نیز اشاره کنیم که برخی از مسائل که بنا بر طرح اولیه ما می‌بایست در این سلسله جزوات به آن پرداخته شود هم اکنون در سایر نوشته‌های گروه طرح شده است. بررسی پیش‌شرط‌های رشد سرمایه‌داری در ایران، که محور اساسی آن پروسه خلع بد دهه ۴۰ است، و بنا بر طرح اولیه ما مضمون جزوه چهارم اسطوره را تشکیل می‌داد در خطوط کلی خود در کتاب "کمونیستها و جنبش دهقانی، پس از حل امپریالیستی مساله ارضی، اسفند ۵۸" عرضه شده است. بهیچ ترتیب نکاتی در مورد شرایط تولید و بازتولید کل سرمایه اجتماعی در ایران در ضمیمه کتاب "دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب بهمن ۵۸" آورده شده است که شرح مفصل آن به جزوه پنجم "اسطوره..." تعلق دارد. بهر رو این نکته بهیچ وجه از نظر ما توجیهی برای عدم انتشار منظم این سلسله جزوات بشمار نمی‌آید و ما، برای آنکه تعهد خود را به پیگیری این وظیفه تاکید کنیم، و نیز برای آنکه رقبا در صورت کوتاهی مجدد ما در آتیه دست‌بازتری در انتقاد داشته باشند، طرح کلی این سلسله جزوات را در ضمیمه آخر این جزوه آورده‌ایم.

اما اگر ما جزوات "اسطوره..." را برای مدتی طولانی بحال

خود را کردیم ، واقعیات مبارزه طبقاتی گریبان اسطوره بورژوازی ملی راها نکرد. یکسال قبل اگر کسی از روی تعلق خاطر به جنبشش کارگری "اهاختی" به "بورژوازی ملی" روا می‌داشت ، اگر ضدانقلابی اش می‌نامید ، لفظ "ملی" (که در کشور تحت سلطه امپریالیسم تنها به معنای "ضدامپریالیست" می‌تواند تعبیر شود) را از سزاو زیبا داد می‌داشت ، خیانتش را پیش‌بینی می‌کرد و کارگران را از او برحذر می‌داشت و ... ، فغان از حلقوم عشاق سینه چاک این عجزه مفلسوک برمی‌خواست و سیل برچسب‌های "سیاسی" مانند "شبه‌تروتسکیست" ، "چپ‌رو" و غیره بسوی او جاری می‌گشت . البته شاید هم حق داشتند . شاید در آن روزگار باستان ! شیوه تولید در ایران فرق می‌کرد ، مرحله انقلاب فرق می‌کرد ، جناح بندی های هیئت حاکمه فرق می‌کرد ، حقیقت فرق می‌کرد ، "مارکسیسم" فرق می‌کرد و ... ! . اما بهرطریق امروز اوضاع بگونه دیگری است . سیلی که از خون پاک کارگران و زحمتکشان انقلابی و رزمندگان کمونیست ایران در گوشه و کنار کشور ، در کردستان ، بلوچستان ، ترکمن صحرا ، خوزستان ، اصفهان ، تهران و ... به "مرحمت" همین حضرات "بورژوازی ملی ایران" در یکساله اخیر جاری گشت پایه‌های توهمات منشویکی بخش وسیعی از کمونیستهای کشور ما را سست کرده است . "بورژوازی ملی ایران" ماهیت کریسه و متعفن خود را بوضوح به نمایش گذارده است . پرونده‌های "مکشوفه" مبنی بر گلباران سفارت آمریکا توسط این حضرات ، تجربه بسیاری از نیروها را از مبارزان زحمتکشان کردستان تکمیل کرد و اسطوره بورژوازی ملی و مترقی به حکم شرایط عینی مبارزه طبقاتی تا اطلاع ثانوی به خاک سپرده شد . آری ، براسنی که واقعیت حقیقت را بمراتب محکم تر از استدلال به معتبرترین اذهان فرو کرده است .

اما نکته جالب‌در این میان شیوه‌ای است که بخش وسیعی از جنبش کمونیستی در قبال این "شناخت" و تغییر موضع اتخاذ کرده است . همه شاهد بوده‌ایم که چگونه عیارت "بورژوازی ملی" از زبان جنبش کمونیستی ما افتاد . ابتدا لغت "ملی" صورت مفتی حاشیه‌ای و تکمیلی برای صفات "لیبرال" ، "خصوصی" ، و "متوسط" با تردستی به

پرانترها رانده شد و سپس پُرانتزها خود بی سرو صدا در فاصله دو جزوه ، دو اعلامیه و با دو شماره نشریه ، سربه نیست شدند . امروز باید برای کسی که بتواند در نشریات رزمندگان ، پیکار ، کار ، نبرد ، و حتی زحمت ، عبادت "بورژوازی ملی" را پیدا کند جایزه تعیین کرد .^۱

اما آیا در این حرکت بهر حال مثبت ، دستاورد تئوریکی برای جنبش کارگری تثبیت شده است ؟ آیا هیچیک از نیروهایی که موضع خویش را در قبال "بورژوازی ملی" عوض کرده اند ، صریحا به جنبش کارگری و کمونیستی اعلام کرده اند که چرا در گذشته چینی می اندیشیده اند ، اشتباهشان در کجا بوده است و چه شناخت جدیدی از مناسبات تولیدی و طبقاتی در جامعه را از مارکسیسم ، زیربنای تحلیلی موضعگیری جدیدشان را تشکیل می دهد ؟ چگونه جنبش کارگری کمونیستی ایران و دیگر کنورهای تحت سلطه امپریالیسم می توانند در آینده از چنین اشتباهاتی احتراز جوید ؟ آیا حذف مقوله "بورژوازی ملی" از دستگاه فکری این نیروها ، تجدیدنظر در سایر اجزاء آنرا ضروری نمی آید ؟ ... چنین برمی آید که پاسخ منفی است . چرا که از قرار معلوم تمامی هنر یک "تئوریسین خوب" سکتاریست در این هفته است که طوری موضع عوض کند که کسی در حین کار مُجش را نگیرد و حتی المقدور کاری کند که موضع فعلی گروه و با سازمان متبوعش بطرز "منسجمی" ادامه مواضع قبلی باشد . این شیوه مسلما از یکسو این خاصیت را دارد که گروه از تک و تا نمی آفتند ، کادرهای فعال در عرصه های مختلف دل سرد نمی شوند ، سوی التقاط و یا خدای نا کرده ضعف و استیصال تئوریک به مشامشان نمی رسد ، متوجه گروه ها و جریانسات دیگر نمی گردند و دهها "خاصیت" دیگر از این قبیل ، و از سوی دیگر این فایده را نیز دارد که تئوریسین ما همواره می تواند بدون مشقت به مواضع قبلی خود بازگردد ، بی آنکه در این رفت و برگشت ها ، سندیازی ها و زیگزاگها ، "انسجام" و لذا حرمت خود را از دست بدهد . و البته در این میان این ساله ابدام مهم نیست که جنبش کارگری و کمونیستی از هرگونه دستاورد و انباشت تئوریک بی بهره و

محروم می ماند، همواره از پس وقایع حرکت می کند، هر بار از نقطه صفر آغاز می کند و شکست پس از شکست بر کوله بارش افزوده می گردد. سکتاریسم یعنی منافع گروهی را بر منافع کل جنبش کارگری مقدم قرار دادن و "سکتاریسم تشوریک" ناب ترین و خالص ترین شکل آن است. جنبش انقلابی پرولتاریای ایران که قاطعانه می خواهد و نیاز دارد که "غلط را بگوییم"، نمی تواند به چنین پیشاهنگی رضایت دهد. پرولتاریای ایران نمی تواند تا ابد قربانی دهد، از خون و عرق خویش تجربه بسازد و در اختیار جنبش کمونیستی قرار دهد و در ازای آن "آرودانه تشوریک" تحویل بگیرد. تشوری نمی تواند تا ابد به عمل مدیون بماند چرا که در غیاب تشوری انقلابی عمل انقلابی ناگزیر به رکود کشیده خواهد شد.

اما وجه دیگر مساله، یعنی گشوده ماندن مسافت متعدد برای احیای دیدگاههای انحرافی فراموش شده و مسکوت مانده، تا آنجا که به مقوله "بورژوازی ملی" مربوط می شود، از اهمیت بسیاری برخوردار است. اگر هدف ما از نوشتن این سلسله جزوات صرفا این می بود که این لفظ از ادبیات جنبش کمونیستی حذف شود، می بایست همینجا پایان کار را اعلام می کردیم و نظر خود را برآورده می پنداشتیم. اما نکته اساسی اینجاست که همانطور که در جزوه اول نیز ذکر کردیم، مقوله "بورژوازی ملی" محل تلاقی انحرافات ریشه ای تر و بنیادی تری است. انحرافات که تبلور خود را در وجوه و اشکال گوناگونی باز می یابند که مقوله "بورژوازی ملی" تنها یکی از آنها، و شاید در سال گذشته بارزترین آنها، بشمار می رفت. بنابراین، "تفسیر موضع" در قبال مقوله "بورژوازی ملی"، تا زمانی که بر نفسد مارکسیستی کلیت دستگاه فکری ای که این مقوله تنها یکی از وجوه آنست متکی نگردد، تا زمانی که نقد و طرد و رد این مقوله سازتاب نسبت احکام پایه ای و اصولی مارکسیسم-لنینیسم در زمینه امپریالیسم، سرمایه داری و مشخصات انقلاب دموکراتیک در کشور سرمایه داری تحت سلطه نباشد، فاقد هرگونه ارزش پایدار سیاسی - تشوریک خواهد بود. انحرافی که تا دیروز در اعتقاد به وجود "بورژوازی ملی"

و نقش "مترقی" او در انقلاب ما پدیدار می‌گشت، امروز در تشریح
های ناظر بر جناح بندی‌های هیئت حاکمه و در شیوه برخورد به
دولت عوام فریب بورژوازی بروز می‌کند و فردا در دیدگاه‌های
منشویکی و فرمیستی از برنامه کمونیستی در انقلاب حاضر، و بخصوص
در فرمول بندی خواستهای پرولتاریا در انقلاب ما، رخ خواهد نمود.
ادامه منطقی انحرافات بنیادی ای که اعتقاد به "بورژوازی ملی"
جلوه نخست آن بود، چیزی جز پذیرش نظریات راه رشد غیر سرمایه داری
و سه جهان نخواهد بود، و این هشدار است به تمام نیروهایی که
از یکسو مرز بندی با این نظریات را طلب می‌کنند و از سوی دیگر خود
هنوز از دیدگاههای مکانیکی و الگوسازانه خود در زمینه ساخت
اقتصادی جامعه و ماهیت و محتوای انقلاب ما دست نکشیده‌اند.

پس علی‌رغم اینکه فشار خام تجربه معتقدین به اسطوره بورژوازی
ملی و مترقی را به عقب نشینی وادار نموده است، هنوز جنبش
کارگری و کمونیستی ما شکست این نظریات را تفویزیه و تثبیت نکرده
است. مبارزه با این انحرافات ناگزیر می‌باید ادامه یابد. اما
آنچه مسلم است این مبارزه، دقیقاً به این اعتبار که اسطوره
بورژوازی ملی و مترقی لااقل در این مقطع کمرنگ شده است، می‌باید
به گونه‌ای دیگر ادامه یابد و بر طرد و رد جلوه دیگری از این
انحرافات پایه‌ای متمرکز شود. این محل تمرکز جدید در تحلیل نهایی
بنظر ما همانا مساله تعیین محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب
دموکراتیک ایران از دیدگاه منابع مستقل پرولتاریا است، محتوایی
که می‌باید هم اکنون چکیده آن بصورت مطالبات پرولتاریا در برنامه
کمونیستها منظور شود. از این نقطه نظر، مرز تعیین کننده میان
منشویسم و بلشویسم را در جنبش کمونیستی ما اعتقاد و یا عدم اعتقاد
به مکان، ضرورت و مطلوبیت استقرار "سرمایه داری ملی و مستقل
ایران"، به مثابه محتوای پیروزی انقلاب، ترسیم می‌کند. اتویسی
سرمایه داری ملی و مستقل اینک صرفاً عامل اجرائی خود یعنی
"بورژوازی ملی" را از دست داده است و منشویسم می‌رود تا از خود
پرولتاریا یک چنین عامل اجرائی بسازد و وظیفه رفع موانع توسعه

"سرمایه‌داری ملی" را بر دوش او قرار دهد. در مقابل کمونیستها می‌باید با درهم کوبیدن اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل در تمامی ابعاد آن، مطالبات پرولتاریا در انقلاب حاضر را، که مشخصا از ضرورت تأمین پیش‌شرط‌های لازم برای حرکت‌نهادی بسوی سوسیالیسم مایه می‌گیرد، به روشن‌ترین وجه تعریف و تثبیت نمایند.

پس تا آنجا که به این سلسله جزوات مربوط می‌شود، کار نسه تنها خاتمه نیافته است، بلکه تازه می‌باید به معنی واقعی کلمه آغاز شود. این جزوات می‌باید مشخصا در خدمت رد اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل قرار گیرد. همانطور که در جزوه قبل ذکر کردیم، این مقالات را با بررسی مقولات و مفاهیم پایه‌ای مارکسیسم دربرخورد، به سرمایه‌داری و امپریالیسم آغاز می‌کنیم. هدف ما در این بخش نه تکرار تعاریف عام، بلکه انگشت‌گذاردن بر آن مقولات و روابط پایه‌ای است که فقدان درک مارکسیستی از آن زیربنای اساسی دیدگاه‌های انحرافی رایج در مورد مناسبات اقتصادی - طبقاتی حاکم بر جامعه ما را تشکیل می‌دهد. عبارت دیگر ما ابتدا با ابزارسازی تفوریک، یا بهتر بگوئیم، با یادآوری ابزار تفوریک ساخته و پرداخته شده بوسیله آموزگاران کبیر پرولتاریا، مارکس، انگلس و لنین، آغاز می‌کنیم، و سپس در جزوات بعد در حد امکان این ابزار را به مثابه سلاحی در نقد اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل بکار خواهیم بست. در عین حال تلاش می‌کنیم تا در هر مقطع با توجه به وجوه معرفتی بحثی که باز می‌کنیم به ریشه‌های تفوریک انحرافات رایج در همان سطح از تحلیل برخورد نمائیم.

نام کتابهایی که در این جزوه ذکر شده‌اند بشرح زیر خلاصه شده است:

کامل

مختصر

سرمایه، جلد اول (دوم و ... مارکس،
استشارات پروگرس (انگلیسی).

جداول (دوم و ...)

" نتایج پروسه بلا فصل تولید" مارکس	" نتایج"
ضمیمه جلد اول ، سرمایه، انتشارات پنگوئن (انگلیسی)	
" تئوریهای ارزش اضافه " ، مارکس، انتشارات پروگرس (انگلیسی)	" تئوریها"
گروندریس ، مارکس ، انتشارات پنگوئن (انگلیسی)	" گروندریس"
" سهمی در نقد اقتصاد سیاسی"	" نقد اقتصاد سیاسی"
مارکس ، انتشارات پروگرس (انگلیسی)	
" توسعه سرمایه داری در روسیه "	" توسعه سرمایه داری"
لنین ، فارسی	

اتحاد مبارزان کمونیست فروردین ۵۹

اسطوره بورژوازی ملی و مترقی (۲)

۱- مقولات و مفاهیم پایه‌ای: سرمایه‌داری (قسمت اول)

در جزوه اول گفتیم که اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل (ولاجرم خط‌مشی‌های راست‌روانه و سازشکارانه متکی بر آن) از حاکمیت دو درک انحرافی پایه‌ای در جنبش کمونیستی ما تغذیه میکند: اولاً، مقولات سرمایه و نظام سرمایه‌داری نه از دیدگاهی مارکسیستی، بلکه از زاویه‌ای کاملاً بورژوازی‌نگریسته و درک‌میشوند، ثانیاً، و بر همین مبنی، نظرات و تلقی‌ات ناسیونالیستی، که امپریالیسم را سیاست خارجی ابر قدرت‌ها و یک مکانیسم برون‌مرزی چپاول و غارت معرفی میکنند، بر جای تحلیل‌لنینی از امپریالیسم، به مثابه بالا-ترس مرحله سرمایه‌داری، نشسته‌انده بنا بر این واضح است که بحث ما، اگر بخواهیم حتی المقدور جامع باشد، پیش از آنکه به تحلیل چند و چون مناسبات تولید در ایران، ارزیابی پایه‌های مادی حرکت طبقات مختلف در این نظام و بالاخره به تحلیل ماهیت و محتوای انقلاب حاضر و اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل بپردازد، می‌باید تکلیف خود را با مقولات بنیادی‌ای که شناخت غیر مارکسیستی از آن اساس انحرافات رایج است، روشن‌کننده پس‌ما نیز می‌باید از سرمایه، سرمایه‌داری و امپریالیسم آغاز کنیم و قس از هر چیزی خطوط کلی شناخت مارکسیستی - لنینیستی از این مقولات را یادآوری نمائیم، بخصوص اینکه بنظر ما پیوسیدگی نظریات هواداران "سور - ژوازی ملی" (و یا التقاط آنان که با این دیدگاه بورژوازیستی قاطعانه مرزبندی نمیکنند) را میتوان در همین سطح معرفتی و با افشاء بیگانگی کامل دستگاه و ابزار تحلیلی این نظرات از مارکسیسم، تا

حدود زیادی آشکار ساخت. بنابراین اولین سوالی که یادآوری پاسخ آن را وظیفه خود قرار می‌دهیم اینست که " سرمایه چیست و نظام سرمایه داری کدامست ". بدیهی است که پاسخ این سوال هم اکنون به روشن ترین و جامع ترین شکل در آثار کلاسیک مارکس انگلس و لنین در دسترس جنبش کمونیستی ایران قرار دارد و وظیفه ما تکرار آن نیست. آنچه مشخصا وظیفه ما است اینست که اولاً خود را به این دستاوردها مسلح کنیم و ثانياً نشان دهیم که چگونه دیدگاههای انحرافی رایج تنها با تعریف، نقض و پرده پوشی از احکام پایه‌ای مارکسیسم - لنینیسم برپای خود ایستاده‌اند.

www.iran-archive.com

۱) تولید سرمایه‌داری به مثابه وحدت پروسه تولید و پروسه
بسط ارزش (تولید ارزش اضافه)

سرمایه‌داری چیست و بر چه اساس از سایر نظام‌های تولیدی متمایز می‌گردد؟ مارکس تولید سرمایه‌داری را "وحدت پروسه تولید و پروسه بسط ارزش (تولید ارزش اضافه)" تعریف می‌کند. برای شناخت جوهر نظام سرمایه‌داری می‌باید قدری در این تعریف دقیق شویم:

تولید اجتماعی پیش شرط وجود هر جامعه و زیربنای اساسی آن است. وجه مشترک تمامی شیوه‌های تولید اجتماعی در طول تاریخ بشر همان پروسه فیزیکی کار است؛ پروسه‌ای که در آن انسان به کمک ابزار خود بر طبیعت اثر گذاشته، اثرات تغییر شکل می‌دهد و اشیاء مورد نیاز و استفاده خود را از دل آن بیرون می‌کشد. "کار قبل از هر چیز پروسه‌ای میان انسان و طبیعت است، پروسه‌ای که از طریق آن انسان با فعالیت خود در مابولیسم موجود میان خود و طبیعت دخیل می‌شود، به آن نظم می‌بخشد و کنترل خود را بر آن اعمال می‌کند." (جلد اول ص ۱۷۲) پروسه کار، دقیقاً به این اعتبار که وجه مشترک همه شیوه‌های تولید اجتماعی است، از اشکال معین مناسبات تولیدی در هر مرحله معین از توسعه تاریخ بشر مستقل است. عبارت دیگر، در بطن هر نظام اجتماعی پروسه کار با ابعاد مشترکی جریان دارد. "جدیدترین و کهن‌ترین دوره‌های اجتماعی در مفولات معینی مشترکند که تولید بدون آن غیر قابل تصور است" (گروندریس، ص ۸۵) عوامل و عناصر بنیادی پروسه کار، که صرف نظر از شکل مناسبات تولیدی و درجه رشد نیروهای مولده در هر جامعه، اساس تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهند عبارتند از ۱- کار ۲- شیئی یا موضوع کار، و ۳- ابزار کار. "بنابراین در پروسه کار، فعالیت انسان از طریق ابزار کار، به تغییری در موضوع کار می‌انجامد، چیزی که جودار آغاز هدف بود. پروسه کار در محصول به فرجام می‌رسد. محصول این پروسه یک ارزش مصرف است، یعنی مقداری مواد طبیعی که بواسطه ایجاد تغییراتی در شکل آن، قابلیت رفع نیازهای بشری را یافته است" (جلد اول ۱۷۷). "اگر پروسه کار را از نقطه نظر نتیجه نهایی آن

در نظر بگیریم ، روشن است که هم ابزار کار و هم موضوع کار ، هر دو اجزاء وسائل تولید هستند و خودکار کار مولداست " (همانجا ص ۱۷۶)

خلاصه کنیم : پروسه کار ، و تولید ارزش مصرف از طریق آن ، پیش شرط وجودی انسان و هر نظام اجتماعی است . این پروسه می تواند از نظر دامنه گسترش و شکل عملی خود در مراحل مختلف تکامل تاریخی جوامع از ابعاد متفاوتی برخوردار باشد ، لیکن در وراء این ابعاد و اشکال گوناگون ، وجود دو عامل اساسی یعنی کار و وسائل کار شرطی ضروری و انکارناپذیر است . پروسه کار و تقابل عوامل درونی آن (کار و وسائل کار) پایه فیزیکی و مادی هر نظام تولیدی است و مارکس آنرا "شرایط کلی" هر نوع تولید (و لاجرم شرط اساسی وجود هر جامعه) نام می نهد .

لیکن و توف برو وجود این "شرایط کلی" ، یعنی درگ ضرورت وجود پروسه کار و امکان محوری آن در هر نظام اجتماعی ، خود در عین اینکه اصولی ترین نقطه آغاز در شناخت قانونمندی حرکت جوامع است ، این شناخت را تا مین نمی کند . طرح سیر تکاملی تاریخ و دینا میسم درونی حرکت آن ، و تاکید بر اینکه مناسبات اجتماعی اشکال متفاوتی در این سیر تکاملی بخود می پذیرند و در هر دوره معین قوانین حرکت مستقلی می یابند ، یکی از دستاوردهای پایه ای ماتریالیسم تاریخی است . مارکسیسم ، برخلاف انواع ایدئولوژی های بورژوائی که مناسبات سرمایه داری را ازلی و ابدی می پندارند ، دقیقاً بر محدودیت تاریخی این مناسبات و شرایط پیدایش ، حرکت و انحطار آن انگشت می گذارد و آنرا به تحلیل می کشد . طبیعی است که چنین تحلیلی صرفاً نمی تواند بر اساس شناخت "شرایط کلی تولید" استوار گردد ، چراکه سخن بر سر قانونمندی مستقل حرکت جوامع در دوره های معین تاریخی است ، و "این به اصطلاح شرایط کلی تولید چیزی جز مقولات انتزاعی نیست که هیچکدام از مراحل تاریخی واقعی تولید را تعریف نمی کند" (گروندریس ص ۸۸ تاکید از مارکس) . پس "هرگاه از تولید سخن می گوئیم همواره تولید را در مرحله خاصی از توسعه اجتماعی در نظر داریم ... تولید

بطور کلی یک انتزاع است ، لیکن تا آنجا که جنبه های مشترک را تعریف و تاکید کرده و از تکرار جلوگیری می کند انتزاعی منطقی است " (همان جا ، ص ۸۵) . آنچه ما می خواهیم بدانیم قوانین حرکت نظام تولید سرمایه داری ، به مثابه یک نظام تولید معین و یک دوره تاریخی مشخص است و طبیعی است که برای این منظور نمی توان بر تحلیل "شرایط کلی تولید" (پروژه کار) ، یعنی وجه مشترک نظام سرمایه داری با سایر نظام های اجتماعی تکیه کرد . کاملاً برعکس ، باید دقیقاً به سراغ شناخت و تحلیل آن مناسبات و روابط تولیدی ای برویم که شیوه تولید سرمایه داری را از دیگر شیوه های تولید اجتماعی ، که همه با هم در وجود پروژه کار و تولید ارزش مصرفی مشترکند ، متمایز می کند . مولفه ها و روابط ویژه تولید سرمایه داری کدامند ؟

دیدیم که بررسی تولید ، فی النفسه و در انتزاع از مناسبات معین تولیدی ، هر قدر هم که در جزئیات رابطه کار و وسائل کار دقیق شویم ، بخودی خود پاسخ سوال ما را در بر ندارد . بهمین ترتیب بررسی مقوله "استثمار" به شیوه ای انتزاعی به بیراهه رفتن است . همانطور که پروژه کار پیش شرط کلی هر نظام تولیدی است ، وجود اضافه محصول (اضافه بر ضروریات مصرفی تولیدکنندگان و بازسازی وسائل تولید) نیز شرط ضروری وجود همه جوامع طبقاتی است . رشد نیروهای مولده در دل جوامع کمونی اولیه و تولید اضافه شرط ضروری پیدایش طبقات اجتماعی است ، چراکه بدون وجود این اضافه محصول اصولاً سخنی از تملک بخشی از تولید طبقه ای در جامعه توسط طبقه دیگر (استثمار) نمی تواند در بین باشد . بنابراین وجود اضافه محصول صرفاً می تواند یکی از مولفه های اساسی متمایز جوامع طبقاتی از کمون اولیه باشد و باز ، دقیقاً به این خاطر که این وجه مشترک تمام جوامع طبقاتی است ، نمی تواند خودبیاثر چگونگی روابط اقتصادی و سیاسی طبقات در دوره های معین و مختلف توسعه تاریخی جوامع گشته و باقوانین اقتصادی مستقل حرکت هر دوره را از ادوار دیگر مشخص کند . آنچه نظام های طبقاتی مختلف را از یکدیگر متمایز می کند وجود استثمار بطور کلی (تملک اضافه محصول تولیدکنندگان بوسیله صیغه و یا طبقات

حاکم) نیست . خان فاتی که خراج میگیرد ، آخوندی که از خمس
 و زکوة زندگی میکند ، اربابی که از محصول سهم میبرد ، سرمایه داری
 که سود میبرد و رباخواری که ربح میگیرد ، همه سهمی از محصولات کار
 اجتماعی میبرند که خود نقشی در پروسه تولید آن نداشته اند . سه
 همین ترتیب برده ای که برای صاحبش جان میگذرد ، رعیتی که بیگاری
 میکند و کارگری که نیروی کارش را "آزادانه" در بازار به سرمایه -
 دار میفروشد ، همه ، علیرغم اینکه تولیدکنندگان ثروت جامعه هستند ،
 از حداقل معیشتی که در هر مقطع معین در جامعه تلویحا و یا علناً به
 رسمیت شناخته شده است بهره مندند و نه بیشتر . پس وجه تمایز دوره های
 مختلف اجتماعی در تاریخ جوامع طبقاتی ، وجود و یا عدم وجود استثمار
 و مفتخوری نیست ، بلکه آن روابط و قانونمندی خاص اقتصادی است که
 استثمار و مفتخوری در هر دوره معین در چهارچوب معین و مستقل آن شکل
 میگیرد . مارکس مولفه اصلی تمایز جوامع طبقاتی مختلف را چنین
 خلاصه می کند : "آنچه فرماسیون های اقتصادی گوناگون جوامع را از هم
 متمایز میکند ... شکلی است که بر مبنای آن این کار اضافه در هر مورد
 از تولیدکننده مستقیم - کارگر (به معنای عام) - بیرون کشیده
 می شود" (جلد اول ، ص ۲۰۹) . پس آنچه سرمایه داری را سرمایه داری
 می کند این نیست که این نظام نظامی تولیدی است و در آن انسان ، به
 کمک وسائل تولید ، ارزش مصرف بوجود می آورد ، چه این خلقت تمام
 جوامع بشری است ؛ بهمین ترتیب ، سرمایه داری با این مولفه متمایز
 نمی شود که در این نظام ، از تولیدکنندگان - کارگران (به معنای عام)
 - کار اضافه کشیده می شود و اضافه محصول به تملک مالکان و وسائل
 تولید در می آید ، چه با این خلقت عام همه نظامهای اجتماعی طبقاتی
 است . آنچه به سرمایه داری ماهیتی مجزا و قانونمندی ای مستقل
 می بخشد ، شیوه منحصر بفردی است که بر اساس آن اضافه محصول در این
 نظام به تملک مالکان و وسائل تولید در می آید . این شیوه و شکل ، چیزی
 جز تولید ارزش اضافه نیست . تولید سرمایه داری نظامی است که در آن
 "رابطه سرمایه" ، یعنی "پروسه تولید ارزش اضافه" بر تولید اجتماعی
 حاکم می شود و پروسه اجتماعی کار در چهارچوب بسط سرمایه (تولید

ارزش اضافه (مقید می‌گردد. پیش از آنکه به شرایط غلبه سرمایه بر تولید اجتماعی بپردازیم لازم است قدری در خود "رابطه سرمایه"، یعنی پروسه تولید ارزش اضافه دقیق شویم:

اینکه محصول اضافه بصورت ارزش اضافه متجلی گردد، قبل از هر چیز مستلزم آنست که محصولات پروسه کار (پروسه تولید) علاوه بر ارزش مصرف داری ارزش نیز باشند، بعبارت دیگر کالا شده باشند. باین ترتیب هم از نقطه نظر تحلیلی وهم از نظر تکامل تاریخی مقولات، پدیده‌ها و روابط اقتصادی، کالا بر سرمایه پیشی می‌گیرد. تولید سرمایه داری شکل تکامل یافته و تعمیم یافته تولید کالائی است. تولید کالائی، که در آن تولید کنندگان مستقل که صاحب ابزار کار خویشند (ویاتجار) محصولات خود را (ویا اضافه محصول تولید کنندگان دیگر را) در بازار مبادله می‌کنند، خود ریشه‌ای تاریخی دارد. این شیوه تولید در حاشیه نظامهای تولیدی ماقبل سرمایه داری رشد می‌کند و بتدریج نطفه‌های آن نهادها و روابط اقتصادی ای که بعدها در نظام سرمایه داری به محور اساسی مناسبات حاکم بدل می‌گردند - مانند پول، بازار، جدائی مانوفاکتور از کشاورزی، بسط تجارت و غیره - را بوجود می‌آورد. این ابتدا در چهارچوب تولید کالائی است که محصولات پروسه کار بجز ارزش مصرف از مولف ارزش نیز برخوردار می‌گردند. کالا وحدت ارزش مصرف و ارزش است و تولید کالا " وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش". لیکن از تولید کالا تا تولید سرمایه داری، چه از نظر تحلیلی و چه از نقطه نظر تکامل تاریخی راه درازی است. از نقطه نظر تحلیلی مارکس این تفاوت را چنین خلاصه می‌کند: "پروسه تولید، هرگاه به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش در نظر گرفته شود همان پروسه تولید کالا است، و هرگاه بعنوان وحدت پروسه کار و پروسه بسط ارزش (تولید ارزش اضافه) در نظر گرفته شود، تولید سرمایه داری و یا بعبارت دیگر شکل سرمایه داری تولید کالا است" (جلد اول ص ۱۹۱). در تولید کالائی سخن بر سر تولید ارزش است و در تولید سرمایه داری بر سر تولید ارزش اضافه. اهمیت این تفاوت در چیست؟ (۱) آیا پروسه تولید ارزش

اضافه همان پروسه تولید ارزش نیست که بیش از حد معینی کش داده شده باشد؟ و ۲) آیا باین ترتیب تفاوت تولید کالائی و تولید سرمایه داری صرفاً تفاوتی کمی نیست؟

در مورد سوال اول باید گفت که بدون شک در نظام سرمایه داری چنین است. پروسه تولید ارزش اضافه همان پروسه تولید ارزش است که بیش از "حدنصاب" معینی ادامه یافته باشد لیکن آنجا که تولید ارزش را در نظام کالائی با تولید ارزش اضافه، که مختص نظام سرمایه داری است، مقایسه کنیم درمی یابیم که برای تحقق این دومی (یعنی تولید ارزش اضافه) وجود شرایط عینی معینی ضروری است که اصولاً در نظام تولید کالائی غائب است. محوری این شرایط عینی کالاشدن نیروی کار است. برای آنکه تولید اضافه بصورت ارزش اضافه تجلی یابد، این صرفاً کافی نیست که محصولات پروسه کار علاوه بر این که ارزش مصرف هستند ارزش هم باشند (کالا گردند)، بلکه می باید "شرایط کلی تولید" (کار و وسائل تولید) نیزه کالا بدل گردند، تا بدین ترتیب پروسه کار به پروسه مواجهه و فعل و انفعال متقابل دو سوچ کالاشدیل شود و از این طریق عوامل اولیه پروسه کار بتوانند همان ارزشی بایند. و تا بل کار در همان تولید کالائی نیز این فالتیست را دارند که تا حدود قابل ملاحظه ای به کالا تبدیل شوند. لیکن کالاشدن کار (و یادقیق تر گوئیم، نیروی کار) و بازتولید آن به مثابه یک کالا دقیقاً همان پروسه ای است که شرط لازم تولید ارزش اضافه و جوهر ویژه نظام سرمایه داری است. از همینجاست که اهمیت تعریف سرمایه داری به مثابه "تولید کالائی نعمم یافته" را درمی یابیم، چرا که تا "کالاشدن" به نیروی کار نعمم نیابد، تولید کالائی به تولید سرمایه داری بدل نمی شود. باین ترتیب پاسخ سوال دوم هم اکنون روشن است. تفاوت تولید کالائی با تولید سرمایه داری، از نقطه نظر تحلیلی، اندک تفاوتی کمی است. سرمایه داری صرفاً نظامی نیست که در آن تولید کالائی گسترده تر شده باشد و با مثلاً کالاهای بعضری تولید شود. صحبت بر سر کالاشدن مهم ترش بدیده اقتصادی - نیروی کار - و ثنوری تولید ارزش اضافه است. از نظر تاریخی سیر، همانطور که

گفتیم ، از تولید کالای تأتولید سرمایه‌داری راه درازی است و اینک واضح است چرا . تحول تولید کالایی به تولید سرمایه‌داری درگرو آن تحولات و تغییرات اجتماعی و تاریخی است که زمینه را برای کالاشدن نیروی کار فراهم می‌آورد و بدان تحقق می‌بخشد . تاریخ ظهور سرمایه ، تاریخ ظهور کارمزدی از دل روابط اسارت‌بار فئودالی است . تاریخ سلب مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم و جدائی زارمین از زمین است ، تاریخی که بگفته مارکس " در تقویم حیات بشریت باحرفی از آتشش و خون ثبت‌گشته است " (جلد اول ۶۶۹)

تقابل کارمزدی و سرمایه و تولید ارزش‌افزای بر مبنای آن . جوهر " رابطه سرمایه " است . با کالاشدن نیروی کار در سطح وسیع در جامعه رابطه سرمایه بر تولید اجتماعی حاکم می‌گردد . با استقرار حاکمیت سرمایه بر تولید اجتماعی ، قوانین اقتصادی حرکت جامعه نیز خصلتی مشخصا سرمایه‌دارانه بخود می‌گیرد . مقولات و روابطی چون پروسه تولید ، کالا ، پول ، بازار و غیره که از نقطه نظر تحلیلی و تاریخی بیش‌فرض و زمینه ظهور سرمایه و تولید سرمایه‌داری بودند ، اینک به اتکاء سرمایه و بر اساس قانونمندی حرکت آن ، موجودیت و استقرار می‌یابند . " حتی مقولات اقتصادی ای که با شیوه‌های اقتصادی پیشین متناسب بودند ، تحت نظام تولید سرمایه‌داری از خصلت تاریخی جدید و ویژه‌ای برخوردار می‌شوند " (نقاش ، ص ۹۵۰) . سرمایه مهر خود را بر تمامی پروسه کار می‌کوبد . رابطه انسان و وسائل تولید خود را در " رابطه ای میان چیزهایی که سرمایه‌دار خریده است ، چیزهایی که به او تعلق دارد " متجلی می‌سازد و پروسه کار ، این بیش‌فرض وجود و بقا جامعه بشری ، صرفا به محملی ضروری برای تولید ، باز تولید و انباشت سرمایه بدل می‌گردد ، و دامنه و بسط و چگونگی آن با مقتضیات حرکت سرمایه تطابق می‌یابد . محصول پروسه کار ، یعنی ارزش مصرفی که رافع نیازهای اجتماعی و بشری است ، اینک به اعتبار اینکه محمل فیزیکی ارزش‌ونه فقط ارزش بلکه ارزش‌افزای است ، اهمیت می‌یابد و تولید می‌شود . " ارزش مصرف بدون شک آن چیزی نیست که تولید کالا بدین‌حال است . سرمایه‌دار صرفا به این دلیل فقط تا آنجا ارزش مصرف تولید

می‌کند، که ارزش مصرف‌ظرف و محلل مادی ارزش مبادله است. سرمایه دار ما دو هدف دارد: اولاً می‌خواهد ارزش مصرفی تولید کند که دارای ارزش مبادله باشد، یعنی جنسی برای فروش باشد، کالا باشد؛ و ثانیاً می‌خواهد کالائی تولید کند که از ارزش بیشتری نسبت به جمع ارزش کالاهائی که در تولید آن بکاررفته اند، یعنی ارزش وسائل تولید و نیروی کاری که با پول خود در بازار آزاد خریده است، برخوردار باشد هدف او فقط تولید ارزش مصرف نیست، بلکه تولید کالا است. نه فقط ارزش مصرف بلکه ارزش و باز نه فقط ارزش، بلکه همچنین ارزش اضافه" (جلد اول ص ۱۸۱). به این ترتیب پیرو سرمایه دار از نظر انگیزه (سود آوری)، شرایط (کالاسدن عوامل تولید) و قوانین رشد (قوانین انباشت سرمایه) خصلتی کاملاً سرمایه دارانه بخود می‌پذیرد.

تولید سرمایه داری "حتی به مقولات اقتصادی متناسب با نظامهای پیشین" نیز محتوای تازه‌ای می‌بخشد. تقسیم کار، کالا، بازار، پول و تجارت که خود زمینه‌های عروج نظام سرمایه داری بودند نیز از این استحاله درونی درامان نمی‌مانند. کالا، تجلی مبادله محصول تولید کنندگان مستقل در حاشیه نظامهای تولیدی ماقبل سرمایه داری و سوا اضافه محصول خود این نظامها، به شکل عام و اولیه همه محصولات کار اجتماعی تبدیل می‌شود و "خصلت مشخصه عصر سرمایه داری اینست که نیروی کار در چشم خود کارگر به شکل کالائی جلوه می‌کند که متعلق به اوست؛ در نتیجه کارش کارمزدی می‌شود. از طرف دیگر، فقط از همین لحظه است که محصول کار بطور اعم کالا می‌شود." (جلد اول ص ۱۶۷)

همین تعمیم یافتن شکل کالائی به همه محصولات پیرو سرمایه دار نیست که سرمایه تقسیم کار مشخص خود را نیز بر تولید حاکم کند؛ برای آنکه کالا شکل ضروری محصول گردد و لاجرم از خود دور کردن محصول شیوه لازم برای تملک و تصاحب آن شود، لازم است که تقسیم کار اجتماعی کاملاً پیشرفته‌ای وجود داشته باشد. در همین حال بر همین اساس، یعنی صرفاً بر مبنای تولید سرمایه داری و از این طریق بر اساس تقسیم کار سرمایه دارانه در کارگاه‌ها است که تمامی محصولات شکل کالا بخود می‌پذیرند و تمام تولید کنندگان الزاماً به تولید کنندگان کالا تبدیل

می‌شوند ، بنابراین تنها با ظهور تولید سرمایه‌داری است که ارزش مبادله واسطه‌جهان‌شمول و عام ارزش مصرف می‌شود" ("نتایج" ص ۹۵۱ تاکید از مارکس)

بازار و تجارت که تا این مرحله بمرحور گردش کالاها و به اعتبار آن بسط می‌یافتند ، با استقرار حاکمیت سرمایه به نهادها و روابطی متحول می‌گردند که در چهارچوب آن ارزش اضافه متحقق می‌شود. گردش کالا تابع گردش سرمایه و تحول آن از شکل کالائی به شکل پولی و بالعکس می‌شود. پول که در جریان رشد و گسترش تولید کالائی و مبادله ، و مستقیماً در رابطه با گردش کالاها، ظهور کرده و به مثابه بیان مستقل و خارجی ارزش ، نقش واسطه مبادله ، معیار ارزش و وسیله پرداخت را یافته بود ، با استقرار حاکمیت سرمایه نقشی کاملاً نوین می‌یابد. اینک پول یکی از اشکال مشخص سرمایه و "بالقوه سرمایه" است. "تحسول پول ، که خود صرفاً شکل متفاوتی از کالا است ، به سرمایه ، تنها هنگامی می‌بوقوع می‌پیوندد که نیروی کار کارگر برای او به کالا تبدیل شده باشد" ("نتایج" ص ۹۵۰)

باین ترتیب با کالاشدن نیروی کار تولید کالائی ناگزیر به تولید سرمایه‌داری بدل می‌شود و تولید سرمایه‌داری بنوبه خود تولید کالا را در تمامی ابعادش بر مبنائی کاملاً متعابز از تولید کالائی ساده و بر اساس قوانین و ویژگی‌های خاص خود ، استوار می‌سازد :

این سه نکته اهمیت بسیاری دارند :

۱) تولید سرمایه‌داری اولین نظامی است که کالارانه شکل عام کلیه محصولات بدل می‌کند .

۲) از هنگامی که کارگر خوددیگر حزفی از شرایط تولید می‌سازد .. به اختصار زمانی که نیروی کار بطور کلی کالاشده باشد ، تولید کالا ناگزیر به تولید سرمایه‌داری می‌انجامد .

۳) تولید سرمایه‌داری پایه تولید کالائی را ، تا آنجا که ایسن دومی مستلزم تولید فردی مستقل و مبادله کالاها بین صاحبان آنهاست ، یعنی تا آنجا که بر مبنای مبادله معادلهاست ، از

میان می‌برد و مبادله صوری سرمایه و نیروی کار تعیین می‌یابد" ("نتایج" ص ۹۵۱)

خلاصه کنیم: نظام سرمایه‌داری با دووجه اساسی عام و خاص معین می‌شود. در سطح عام، اولاً نظامی تولیدی است، یعنی مانند هر نظام اجتماعی دیگر در بطن خود ضرورتاً دربرگیرنده پروسه اجتماعی کار و تولید ارزش مصرف است. ثانیاً نظامی طبقاتی است، بدین معنی که در آن مانند سایر نظامهای طبقاتی اضافه محصولی، مازاد سر مقدار لازم برای رفع نیازهای بازتولید شرایط کلی کار (کسار و وسائل کار)، تولید می‌شود و این اضافه محصول به تملک طبقه ای جز تولیدکنندگان مستقیم درمی‌آید. ثالثاً نظامی کالائی است، یعنی محصولات پروسه کار علاوه بر ارزش مصرف از مولفه ارزش و شکل ارزش مبادله نیز برخوردارند. از این نقطه نظر هم سرمایه‌داری منحصر بفرد نیست چراکه وجود ارزش و ارزش مبادله نتیجه تولید کالائی نیز هست. مولفه خاص و جوهر ویژه نظام سرمایه داری تولید ارزش اضافه است، که بر مبنای کالاشدن نیروی کار و تقابل کارمزدی و سرمایه موجودیت می‌یابد. "اینجا پروسه بلائصل تولید همواره وحدت انحلال نابذیر پروسه کار و پروسه بیض ارز است، درست همانطور که کالا کلیتی است که از ارزش مصرف و ارزش مبادله تشکیل می‌شود" ("نتایج" ص ۹۵۲، تاکیدهها از مارکس) باین ترتیب تولید سرمایه داری نظامی است که در آن، با کالاشدن نیروی کار و بازتولید مستمر این "کالا"، و با افزایش گرفتن پروسه کار در حلقه بازتولید سرمایه، محصول اضافه پروسه تولید صورت ارزش اضافه، به تملک صنف استثمارگر صنایع در جامعه (سرمایه دار) درمی‌آید.

تولید ارزش اضافه بر مبنای استثمار کارمزدی اساس و جوهر هر نظام سرمایه‌داری، خواه در کشور متروپیل و خواه در کشور تحت سلطه، است. شاید بخطر آید که با یادآوری این حکم پایه ای مارکسیسم به این همه فمفرتائی احیاج نداشت. ولی اگر تعابیر رایج از معانی "وابستگی" (یعنی نوع سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه) را، که در حروه اول به اختصار برشمردیم، مرور کنیم درمی‌یابیم که تکرار

و تاکید این حکم ابتدائی چندان هم خالی از ضرورت نیست ، چراکه در وهله اول دقیقاً همین حکم ابتدائی مارکسیسم است که در این تعابیر فراموش شده است .

در جزوه اول گفتیم که تعابیر رایج وابستگی را بر مبنای شکل کنکرت تبلور آن در ایران امروز توضیح می دهند . عبارت دقیق تر در این بینش ها و وابستگی سرمایه داری در ایران از طریق اشاره بسنه مشاهداتی چون وابستگی تکنیکی (وابستگی به وسایل تولید خارجی ، وابستگی پولی (وابستگی به منابع پولی و اعتباری خارجی) و وابستگی بازاری (وابستگی به بازار خارجی) و ... تعریف می شود . نظام تولیدی نیز به اعتبار اینکه " سرمایه داران وابسته " براققتصاد و سیاست حاکمیت دارند ، " وابسته " تعریف می شود . جهت حرکت این نظام ، وابسته شدن هر چه بیشتر ، غارت ثروتهای ملی ، رشد " ناموزون " تقسیم کار اجتماعی ، تولید نشدن اجناس " مورد نیاز " و واردات و یا تولید کالاهای بدردنخور و بنجل ، فقدان صنایع مادر و بطور کلی " صنعتی " نشدن ، زوال کشاورزی و خلاصه عدم وجود خود کفائی و دینامیسم مستقل رشد است . بورژوازی " ملی " هم از طریق معکوس کردن این مولفه ها " استخراج " می شود . تشری از سرمایه داران که کمتر و کمتر از نظریول و تکنیک و بازار به خارج وابسته اند و اگر امیریا لیسیم خود خواهانسه مانعشان نمی شد ، ایرانی آباد ، مستقل ، موزون و خودکافی و سرشار از کالاهای " مفید " بوجود می آورد . می بینیم که آنچه کلاً غائب است همانا وابستگی رابطه تولید ارزش اضافه (رابطه متقابل کارمزدی و سرمایه) به عملکرد سرمایه انحصاری است . همه تولید ارزش اضافه رابه مشابه جوهر نظام سرمایه داری پذیرفته ایم ، لیکن در تحلیل سل وابستگی سرمایه داری ایران فراموش می کنیم و وابستگی سرمایه داری ایران را جدا از این جوهر و بگونه ای توضیح می دهیم که گوئی عامدانه از سرمایه داری بودن ایران انتراع کرده ایم . از وابستگی پروسه کارسختن می گوئیم (وابستگی تکنولوژیک) از حرکت جغرافیائی اضافه محصول سخن می گوئیم (غارت ثروتهای " ملی ") ، از وابستگی تولید کالائی و از ارزش مصرف سخن می گوئیم (مسانه تولید و واردات کالاهای

"سنجل") ، لیکن از پروسه تولید ارزش اضافه سخن نمی‌گوئیم . پس لازم است که تاکید کنیم که اگر از این آخری سخن نگفته باشیم اصولاً از وابستگی سرمایه‌داری در ایران سخن نگفته‌ایم . بنابراین اگر بخواهیم از وابستگی سرمایه سخن بگوئیم می‌باید این وابستگی را مشخصاً بر اساس وابستگی رابطه سرمایه (یعنی تقابل کارمزدی و سرمایه - یعنی رابطه استثمار و تولید ارزش اضافه) به امپریالیسم توضیح دهیم . عبارت دیگر در وهله اول این نکته باید توضیح داده شود که چگونه تولید ارزش اضافه در ایران به امپریالیسم وابسته است و پس از درک جوهر این وابستگی - و فقط پس از درک آن - از خود بپرسیم که چگونه این وابستگی ماهیت سرمایه اشکال کنکرت اقتصادی پیرامین ما را توضیح می‌هد " ("اسطوره " جزوه اول ، صفحه ۲۳) .

دو ایراد اساسی ممکن است از همین ابتدا به شیوه برخورد ما به مساله گرفته شود : اولاً ممکن است گفته شود که جوهر و استئناس وابستگی نمی‌تواند مستقل از شکل کنکرت تبلور خود موجودیت یابد و لذا تحلیل جامعی از اشکال کنکرت وابستگی سرمایه داری ایران بخودی خود در سرگیرنده توضیح جوهر و اساس آن نیز خواهد بود . عبارت دیگر وابستگی رابطه تولید ارزش اضافه ، ناگزیر خود را در اشکال کنکرتی چون وابستگی پولی ، تکنیکی و بازاری ، و شکل مشخص تقسیم کار اجتماع عمی در بازار داخلی متجلی می‌کند و لاجرم شناخت این اشکال شناخت جوهر رابطه را نیز تأمین خواهد کرد . استنتاجی امپریالیستی از حکمی دیالکتیکی . این درست است که جوهر درونی یک رابطه اجتماعی (مثلاً تولید ارزش اضافه) ناگزیر خود را در اشکال و روابط کنکرت معین می‌کند و تبلور می‌کند و جز از طریق این اشکال کنکرت موجودیت خود را به ظهور و ثبوت نمی‌رساند . لیکن این ابتدا بدین معنی نیست که جوهر درونی یک رابطه اجتماعی را می‌توان صرفاً بر مبنای جمع‌بندی اشکال کنکرت تبلور آن شناخت و تعریف کرد . تئوری ارزش مارکس خود رده‌ای ساز سرچین شیوه برخوردی است . ارزش دروسا به قیمت است و قیمت شکل کنکرت و ناگزیر نجی ارزش . لیکن توضیح چگونگی وجود و تغییرات ارزش یک کالا از مضامین قیمت و باسیر حرکت قیمت هاست نمی‌آید ، بلکه ارزش

می‌باید خود بر اساس مقوله کار مجرد اجتماعاً لازم توضیح داده شود. نتیجه سیاسی امپریسیسم (تجربه گرائی) چیزی جز دنباله روی و انفعال و از کف نهادن قدرت تحلیل و پیش بینی نیست. چرا که قانونمندی درونی حرکت هر پدیده ، خود را در تحول آن از شکلی کنکرت به شکلی دیگر متجلی می‌کند، و کسی که شناخت خود را از روابط اجتماعی سرمایه‌ای اشکال بروز این روابط استوار کرده است ، با هر تغییر گنج می‌شود ، در نظریات اولیه خود شک می‌کند و تاروشن شدن " حقایق جدیدی " که اشکال جدید به ارمغان آورده اند ، منفعلانه به انتظار می‌نشیند. اگر کسی سرمایه‌داری وابسته را با فقدان صنایع سنگین یکی گرفته باشد (که این یکی از تصورات حاکم برجمنش کمونیستی ما است) ، آن روز که امپریالیسم بنا بر مقتضیات خود دست به صنعتی کردن کشور تحت سلطه زند ، از نظر تفویر یک خلع سلاح می‌شود و در عرصه سیاست به پشتیبانی از عوامل بومی این صنعتی کردن ، به مثابه نیروهای سیاسی " مستقل ملی " ، کشانیده می‌شود. و با اگر وابستگی را با " جپاول " منابع معدنی و " ترونها ی ملی " به قیمت نازل یکی گرفته باشد ، از رجز خوانی‌های شاه مزدور در مورد بهای نفت و افزایش سریع آن در شگفت می‌شود (که نکند شاه ضدامپریالیست شده !) تا کتیکهای خود را همراه با تفویری هایش گم می‌کند و با اسکوت و سرگیجه خود راه را برای رشد نژاد جهان باز می‌گذارد و با اصلاً خود بدان می‌گرود. در غیاب شناخت جوهر و اساس یک واقعیت ، توضیح اشکال تبلور و تظاهر آن و از آن مهمتر شناخت ضرورت و چگونگی تحول آن از شکلی به شکل دیگر ممکن نیست. ایسرا ، یعنی همانیت شیوه سرخورد دیالکتیکی به اشکال کنکرت یک پدیده را ، هر کس که برای چکه نکردن آن از سقف ، برف را از روی نام بارو می‌کند ، به اثبات می‌رساند.

باین ترتیب ایراد احتمالی اول به شیوه سرخورد ما ، که بصورت بالقوه در شیوه‌های رایج سرخورد به مسأله وابستگی تفویر شده است ، خود بنا بر سبشی امپریسیستی است ؛ سبشی که با ناپیگیری و انفعال درونی خود راهگشای انواع و اقسام نظریات رویزیونیستی و سیاست‌های سازشکارانه می‌گردد و خود در تحلیل نهائی می‌تواند در خدمت آن سرار

و اما ایراد دوم : ممکن است کسی با صراحت حرف آخرش را اول بزند و چنین عنوان کند که وابستگی رابطه ای است که اصولاً در سطح شکل روابط سرمایه داری در ایران مطرح است و هیچگونه ارتباطی با تولید ارزش اضافه و تقابل کارمزدی و سرمایه در بازار داخلی کشور ندارد. بعبارت مشخص تر "وابستگی همینست که می بینیم و بس ، وابستگی تکنولوژیک ، پولی ، بازاری ، الخ. و هدف "ما" (البته در این "مرحله") نابودی همین روابط است و نابودی این روابط نیز نه مستلزم تغییر و تحول رابطه کار و سرمایه است و نه بر آن ناشیست می گذارد". بطور خلاصه و با تقلید از شیوه های بیانی رایج : "مبارزه بر علیه وابستگی (و لاجرم امپریالیسم) مبارزه ای است که بر تضاد "خلق و امپریالیسم" متکی است و نه بر تضاد کار و سرمایه و نوبت حل این یکی هنوز نرسیده است".

اگر در مورد ایراد اول از گرایشی بسوی رویزیونیسم و سازشکاری سخن می گفتیم ، در مورد این یکی دیگر با رویزیونیسم تمام عیار در او نیفورم مخصوصش مواجهیم. دورنمایی که این پیش برای انقلاب ایران تصویر می کند اینست که : "پیروزی انقلاب کنونی در اعاء روابط وابستگی متجلی می شود و سرمایه داری ملی و مستقل بر پایه این پیروزی حرکت خویش را در جهت رشد نیروهای مولده کشور (که گویا امپریالیسم تا بحال مانع آن بوده) آغاز می کند و ایران به سرزمینی آزاد و ... بدل می شود ، آنگاه نوبت حل تضاد کار و سرمایه فرا می رسد". اگر این موضع را در یک عمامه ضرب کنیم به همان موضع معروف امپریالیسم (آمریکا) "شیطان بزرگ است" که گویا نه حلد بورژوازی فرو رفته است می رسیم و وظیفه مان هم همانا استقرار مالکیت "مشروع و مشروط" بورژوازی سرواائل تولید و ایجاد زمینه برای استثمار "مشروع و مشروط" طبقه کارگر ، تعریف می شود! امپریالیسم را از پس سریم ، سرمایه را نگاه داریم؟! آری ، اتویی سرمایه داری ملی و مستقل و دموکرات (البته مشروع) در عصر امپریالیسم ، با ساخت مکاسکی و بورژوازی از مساله وابستگی پیوندی ناگزیر دارد. این دیگر حتی یک اتویی

سوسیالیستی نیست ، بلکه اتوپی کاپیتالیستی فرزندان ناقص العقل و رمانتیک خاندان کثیرالاولاد بورژوازی است . یک اتوپی است ، زیرا در عصر امپریالیسم ، در بالاترین مرحله سرمایه داری ، اصولاً از پایداری مادی برای تحقق خویش برخوردار نیست . کاپیتالیستی است ، چرا که علیرغم مهمل بودنش از نظر اقتصادی ، در تئوری و پراتیک بر نظرات شعارها و رهنمودهای سیاسی بورژوازی لیبرال و مباشرانش صحنه می گذارد و می کوشد توده های زحمتکش را با ردیگر بزیر پرچم بورژوازی و در خدمت او بسیج کند . نظریات "سه جهان" و "راه رشد غیر سرمایه داری" در واقعیت امر چیزی جز این کاپیتالیسم تخیلی در پوشش عبارات شبه سوسیالیستی نیست و دقیقاً به همین اعتبار حربه بسیار موثری در دست بورژوازی در انقلاب حاضر است . این نظریات خائنه ، با سوء استفاده از گرایش بالقوه طبقه کارگر به اردوگاه سوسیالیسم ، به ادعاهای عوامفریبانه بخشی از بورژوازی ایران ، به ادعاهایی که خود آن قشر باور ندارد و صرفاً ابزار سیاسی - ایدئولوژیک او در به سازش کشیدن انقلاب ما است ، رنگ و لعاب "سوسیالیستی" زده و آنرا به جنبش کارگری قالب می کند . دفاع از مقوله " بورژوازی ملی و مستقل " ، در شرایطی که خود بورژوازی "ملی و مستقل" بوجی این مقوله را به هزار زبان آشکارا اعلام کرده است ، نتیجه ای جز به مسلخ بردن جنبش کارگری و کمونیستی کشور ما ببار نخواهد آورد .

باین ترتیب ، حرکت از تحلیل عمقی سرمایه داری و استتسبه در ایران ، یعنی حرکت از شناخت وابستگی پروسه تولید ارزش اضافه و ضروریات آن در این نظام (و به بیان رایج ، یعنی حرکت از تضاد کار و سرمایه) بنظر ما محور شناخت ماهیت انقلاب کنونی و مرزبندی نیروهای انقلاب و ضدانقلاب و اساس اتحاد سیاست های مستقل پرولتری و طرد نظرات انحرافی و رویزیونیستی است .

حال اگر توافق کرده باشیم که در تحلیل سرمایه داری ایران و وابستگی آن می باید از رابطه متقابل کارمزدی و سرمایه در سطح تولید ارزش اضافه آغاز کنیم ، یک سوال اساسی مطرح می شود که حرکت در جهت پاسخگویی به آن چهارچوب مافوق مطالب این جزوه و دو جزوه

بعد را تشکیل می‌دهد. این سوال اساسی اینست: اگر می‌باید از جوهر "رابطه سرمایه" در نظام تولیدی ایران آغاز کنیم و سپس اشکال کنکرت تجلی آن را توضیح دهیم، از کدام مفاهیم، مقولات و روابط اقتصادی می‌باید به مثابه ابزار تئوریک تحلیل خود استفاده کنیم؟ برای باز-یابی این ابزار تئوریک باید بحث خود را از آنجا که رها کردیم ادامه دهیم:

گفتیم که این پروسه تولید ارزش اضافه است که باید برای درک قانونمندی ویژه نظام سرمایه‌داری مورد تحلیل قرار گیرد. این دقیقاً کاری است که مارکس در کتاب سرمایه انجام می‌دهد. مارکس ابتدا با این مشاهده آغاز می‌کند که کالا شکل اولیه و عنصر تشکیل دهنده ثروت در جامعه بورژوازی است (سرمایه، پاراگراف اول). دوگانگی درونی کالا (ارزش مصرف و ارزش مبادله) بیانگر این واقعیت است که کالا از یکسو نتیجه پروسه کار است (ارزش مصرف است و از سوی دیگر در همان حال نتیجه پروسه تولید ارزش است (ارزش مبادله است). لیکن همانطور که گفتیم تولید کالا با تولید سرمایه-داری یکی نیست، چراکه در تولید سرمایه‌داری نه تنها ارزش، بلکه ارزش اضافه نیز تولید می‌شود. بنابراین مارکس از کالا فراتر می‌رود و این سوال اساسی را طرح می‌کند که: چگونه در نظام سرمایه-داری تولید و مبادله معادل کالاها به بسط ارزش (تولید ارزش اضافه) می‌انجامد؟ مارکس برای توضیح این مسأله از شکل عمومی دیگرسانی کنکرت سرمایه آغاز می‌کند. سرمایه در عمومی ترس شکل در سیر گردش خود به شکل "پول - کالا - پول": $(M-C-M)$ ظاهر می‌یابد. بسط ارزش در این فرمول به این ترتیب بیان می‌شود که پول نهایی از پول اولی بیشتر است. بعبارت دیگر فرمول عام سرمایه چنین است:

→ پول نهایی - کالا - پول اولیه

$m - c - m'$

پول نهایی از پول

اولیه بیشتر است

$M' > M$

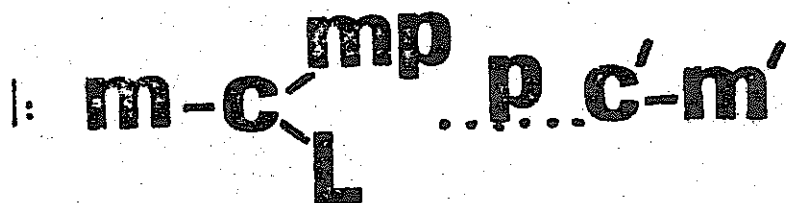
لیکن این فرمول کلی چگونگی تولید ارزش اضافه ، یعنی این واقعیت را که پول نهائی (M') از پول اولی (M) بیشتر است ، را توضیح نمی‌دهد مارکس مشکل را چنین خلاصه می‌کند:

"تبدیل پول به سرمایه می‌باید بر مبنای قوانین حاکم بر مبادله کالاها به نحوی توضیح داده شود که نقطه آغاز حرکت آن مبادله معادل ها باشد. دوست ما آقای پولدار ، که هنوز یک سرمایه‌دار در مرحله جنینی است ، می‌باید ابتدا کالاها را مطابق ارزششان بخرد و سپس مطابق ارزششان بفروشد ، و با این وجود در پایان پروسه ارزشی بیش از آنچه در ابتدا مایه گذاشته بود از گردش بیرون بکشد. رشد و تبدیل او به یک سرمایه‌دار تمام عیار ، باید هم در درون عرصه گردش انجام پذیرد و هم خارج از آن ، اینها هستند شروط مساله ، این گوی و این میدان "

(جلد اول ص ۱۶۳)

اگر به فرمول فوق دقیق شویم این تناقض را بوضوح می‌بینیم. فرمول $(M-C-M)$ از دو حلقه $(M-C)$ (خرید) ، و $(C-M')$ (فروش) تشکیل می‌شود. و در مبادله کالاها ، که سرمایه می‌باید بر مبنای آن استخراج شود ، در هر دو حلقه مبادلاتی معادل صورت گرفته است. به این ترتیب منشاء ارزش اضافه در مبادله نیست. تحلیل منطقی^۴ به عرصه تولید کشانده می‌شود (رجوع کنید به جلد اول ، بخش دوم ، فصل ۶). لیکن فرمول فوق اصولاً تصویری از پروسه تولید بدست نمی‌دهد. پروسه تولید می‌باید در فاصله مابین دو حلقه مبادله انجام پذیرد و فرمول فوق کل این پروسه را صرفاً بصورت مقطع C خلاصه می‌کند. اگر پروسه تولید (پروسه کار) را در فرمول فوق دقیق تر عرضه کنیم این فرمول بتکمل زیر تبدیل می‌شود:^۵

پول نهائی - کالا - پروسه تولید - نیروی کار - واسط تولید - کالا - پول :



بعبارت دیگر کالاهائی که سرمایه دار می‌خرد به دویختن وسائل تولید و نیروی کار تقسیم می‌شود. پروسه کار، یعنی تبادل مادی نیروی کار و وسائل تولید انجام می‌پذیرد و کالای ثالثی (C') تولید می‌شود که در بازار فروخته شده و پول نهائی (M') حاصل می‌گردد. از نقطه نظر مبادله معادله در حلقه‌های مختلف، فرمول بسط یافته فوق تفاوتی با فرمول قبلی ندارد. در حلقه ($M-C$) سرمایه دار هم - چنان کالاهائی را مطابق ارزش آنها خریداری می‌کند. این مبادله اینک دقیق تر فرموله شده است: سرمایه دار در حلقه خرید در واقع دومبادله انجام می‌دهد، وسائل تولید می‌خرد ($M-MP$) و نیروی کار ($M-L$). در مبادله اول معادل ارزش وسائل تولید سهانه تعریف به صاحبان آن پرداخت شده است. همچنین، با فرض شرایط متعارف کارکرد سرمایه داری (شرایط غیربحرانی) ارزش نیروی کار نیز بصورت مزد به صاحبان آن (کارگر) پرداخت شده است. در حلقه فروش ($C'-M'$) نیز مانند فرمول قبل کالای تمام شده مطابق ارزش آن بفروش رسیده است. شک نیست که برای درک علت و حکم‌نگی سط ارزش (تولید ارزش اضافه) در فرمول بالا باید به مرحله P یعنی پروسه کار دقیق شویم. لیکن اینجانب نیز اشکال اساسی این فرمول (تا آنجا که هدف توصیح منشاء ارزش اضافه است) خودنمایی می‌کند. این فرمول علی‌رغم اینکه نسبت به فرمول عام تر ($M-C-M'$) تصویر روشن تری از پروسه کار بدست می‌دهد، همچنان در سطح بیان دگرسانی بیرونی سرمایه - یعنی تحول سرمایه از شکل پولی، به شکل مولد، و سپس به شکل کالای ثالثی و مجدداً به شکل پولی - محدود می‌ماند. از نظر تحلیلی این فرمول در همان سطحی از انتزاع قرار دارد که فرمول ($M-CM'$)، فرمول بسط یافته دوم، مکان پروسه کار را در سیر گردش و بازتولید سرمایه

مشخص می‌کند، اما آنرا صرفاً در شکل مادی و فیزیکی آن، یعنی در سطحی که در ابتدای این بخش گفتیم، عرضه می‌کند. پروسه کار در این فرمول تنها این را نشان می‌دهد که کارگران با استفاده از ابزار تولید و مواد خام، کالاهای دیگری تولید می‌کنند و ابتدا این نکته را توضیح نمی‌دهد که چگونه ارزش کالاهای بدست آمده، از جمع ارزش کالاهایی که در تولید آن بکار رفته است، بیشتر است. اینجا پروسه کار به مفهوم عام آن، به مفهوم پروسه ای که در تمام نظامهای اجتماعی مشترک است، به معنای پروسه ای که در طی آن ارزش مصرف تولید می‌شود، عرضه می‌گردد. حال آنکه همانطور که قبلاً گفتیم برای توضیح چگونگی بسط ارزش (تولید ارزش اضافه) می‌باید پروسه کار را از دیدگاه تولید ارزش، و نه ارزش مصرف، بررسی کرد. این خطت ویژه پروسه کار در نظام سرمایه‌داری است که "شرایط کلی تولید" (کار و وسائل کار) بیان ارزشی می‌یابند و لذا برای بیان چگونگی تولید ارزش اضافه می‌باید دقیقاً بدنبال فرمول و یا رابطه‌ای بگردیم که رابطه متقابل کار و وسائل کار را نه بصورت رابطه‌ای میان اشیاء مختلف با کیفیت‌های مختلف، بلکه به مثابه رابطه‌ای میان کمیات مختلفی از یک چیز (ارزش) نشان دهد.

پس واضح است که چرا مارکس برای توضیح جوهر و ماهیت سرمایه (بسط ارزش) در چهار چوب فرمول بالا و توضیح سیر دگرسانی سرمایه محدود نمی‌ماند (یا این ترنشان خواهیم داد که چگونه تعابیر ————— انحرافی مساله وابستگی از همین درک صوری از سرمایه و مقولات و مفاهیم مربوط به سیر گردش، حرکت می‌کنند). مارکس برای توضیح چگونگی تولید ارزش اضافه و تبدیل پول به سرمایه فرمول دیگری عرضه می‌کند که بیان فشرده خطوط عمده تئوری استثمار و استنتاجات پایه-ای او در مورد قوانین حرکت اقتصادی سرمایه‌داری و تناقضات دروسی سیر انباشت سرمایه است. این فرمول سرمایه‌داری را نه بر اساس اشکال مختلفی که در سیر گردش خود، در حرکت بیرونی خود، می‌پذیرد (پول، کالا، وسائل تولید) بلکه بر پایه تئوری دروسی آن به سرمایه ثابت و متغیر، عرضه می‌کند. مارکس با کشف خصنت دوگانه نیروی کار (به

مثابه یک کالا) نشان می‌دهد که این درحقیقت بخش متعمر سرمایه است. یعنی سرمایه‌ای که صرف خرید نیروی کار می‌شود، است که سست می‌ماند. نیروی کار تنها کالایی است که "صرف آن تولید ارزش جدید می‌نماید". ابزار تولید و مواد خام صرفاً ارزش بخش مستهلک شده و مصرف شده خود را به کالای نهائی منتقل می‌کنند. حال آنکه از مصرف نیروی کار در پروسه تولید، ارزش اضافه بیشتری از ارزش نهفته در نیروی کار صرف شده عاید می‌شود. اساس تولید ارزش اضافه استثمار کار است. فرمولی که مارکس برای بیان ماهیت و جوهر سرمایه عرضه می‌کند فرمول آشنای زیر است.^۷

$$\begin{array}{l} \rightarrow \\ ۲: \left\{ \begin{array}{l} \text{کل ارزش} = \text{ارزش اضافه} + \text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} \\ \mathbf{C + V + S = W} \end{array} \right. \end{array}$$

برخلاف فرمول قبل که شرح اشکال و کیفیات مختلفی بود که سرمایه در سیر گردش بخود می‌پذیرد، فرمول بالا سرمایه را بر حسب کمیت ارزش عرضه می‌کند. اجزاء مختلف فرمول (سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافه)، همه صرفاً به مثابه کمیات مختلفی از یک درونمایه واحد، یعنی ارزش، در فرمول ظاهر می‌شوند، اسکه این اجزاء به صورت چه ارزش مصرف‌هایی متجسم می‌شوند در روابط موجود میان این اجزاء بی‌تاثیر است (همبفرد کافی است که بداند عوامل مادی سرمایه ثابت را وسائل تولید و عوامل مادی سرمایه متغیر را وسایل معینت تشکیل می‌دهند، ارزش اضافه می‌تواند در هر نوع کالایی متجسم شده باشد). این انتزاع از شکل کنکرت وسائل تولید، مصرف و محصولات پروسه کار، انتزاعی عینی و واقعی است که در جامعه سرمایه‌داری عملاً اتفاق می‌افتد و توضیح چگونگی سست ارزش بدون سار شاخص این خطب و سزه جامعه سرمایه‌داری ممکن نیست. سرمایه ارزشی است که سست می‌یابد، این جوهر سرمایه است. در تبدیل پول

به سرمایه ، نقطه آغاز این پروسه^۲ بسط ارزش پول است اما :

"بخودی خود این مقدار پول ، تنها در صورتی می تواند سرمایه تعریف شود که با هدف زیاد شدن کار گرفته شود و مشخصاً برای زیاد شدن خرج شود... بنابراین در این بیان ساده از سرمایه (یا سرمایه بعد از این) به مثابه پول یا ارزش ، همه انتقاد لات با ارزش مصرف گسیخته و نابود شده اند. حتی از این بارز تر حذف تمام نشانه های ناخواسته و بالقوه گنج کننده^۳ پروسه واقعی کار است (تولید کالا و غیره) . باین دلیل است که خصلت و خصیصه ویژه تولید سرمایه داری چنین ساده و انتزاعی متجلی می شود. اگر سرمایه اولیه مقدار ارزشی برابر X باشد ، این تنها هنگامی به سرمایه بدل می گردد و هدف آن حاصل می شود که به $X+\Delta X$ تبدیل شود یعنی به مقداری پول و یا ارزش که برابر باشد با مبلغ اولیه بعلاوه مقداری مازاد مبلغ اولیه : به بیان دیگر وقتی که به مقدار معینی پول بعلاوه پول اضافه ، مقدار معینی ارزش بعلاوه ارزش اضافه ، تبدیل گردد. بنابراین تولید ارزش اضافه که شامل حفظ ارزش اولیه^۴ پیش ریخته است - به مثابه هدف تعیین کننده ، نیروی محرکه و نتیجه نهائی تولید سرمایه داری تظاهر می یابد."

("نتایج" ص ۹۷۶ تاکیدات از مارکس)

باین ترتیب مارکس ، در تمایز با فرمول اول که شرح تحول کیفی سرمایه بود ، جوهر تولید سرمایه داری و رابطه سرمایه را از مولفه کتی آن ، بر پروسه^۲ زیاد شدن ارزش ، پایه می ریزد ، و فرمول ۲ ، که چکیده^۵ توضیح چگونگی بسط ارزش است دقیقاً فرمولی است که می باید در ساخت سیر حرکت سرمایه از آن آغاز کرد. مارکس سپس از خود سوال می کند که چگونه X به $X+\Delta X$ تبدیل می شود؟ چگونه سرمایه بسط می یابد؟ و در پاسخ به این سوال است که مارکس قدم به قدم ، با توضیح مکان سرمایه متغیر در تحزیه درونی کل سرمایه و با توضیح خصلت دوگانه نیروی کار ، شکن عام $X+\Delta X$ را به صورت فرمول ۲ ، یعنی $C+V+S$ ، عرضه می کند. مارکس سپس از استخراج این فرمول چنین

نتیجه گیری می‌کند:

"بنابراین نقش عملی ای که ویژه سرمایه به معنی اخص کلمه است، تولید ارزش اضافه است، که همانطور که بعداً نشان خواهیم داد چیزی جز تولید کار اضافه، تملک کار بلاعوض، در جریان پروسه واقعی تولید نیست. این کار، کار بلاعوض، خود رادر ارزش اضافه متجلی می‌کند و عینیت می‌بخشد"

("نتایج" ص ۹۷۸، تاکیدات

از مارکس)

به این ترتیب وقتی ما از ضرورت حرکت از جوهر رابطه سرمایه و پس توضیح اشکال مختلف عملکرد مشخص سرمایه و نظام سرمایه داری سخن می‌گوئیم، دقیقاً به ضرورت حرکت از فرمول دوم تاکید داریم. این فرمولی است که مارکس مفاهیم پایه‌ای نقد اقتصادی خود را از جامعه سرمایه داری از آن استخراج می‌کند، مفاهیمی که می‌باید در اولین قدم به مثابه بُرنده‌ترین ابزار تفوریک و تحلیلی، بوسیله مارکس کیست‌ها آموخته و بکار بسته شوند. در مورد مقولات سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافی قبلاً توضیح دادیم. مقولات و روابط آن پایه‌ای دیگری را که می‌توان بلافاصله بمقولات فوق بنا کرد، بطور خلاصه و فهرست وار ذکر می‌کنیم:

ارزش اضافه

سرمایه متغیر

(۱) نرخ استعمار (نرخ ارزش‌افزوده):

سرمایه ثابت

سرمایه متغیر

(۲) ترکیب ارگانیک سرمایه:

(۳) نرخ سود: $\frac{\text{ارزش اضافه}}{\text{سرمایه ثابت} + \text{سرمایه متغیر}} = \text{نرخ استعمار}$

بنهین ترتیب مارکس فواین و روابط پایه‌ای حرکت سرمایه را نیز در عمیق ترین سطح، بر مبنای همین فرمول عرضه می‌کند و توضیح می‌دهد: قانون تمرکز و تراکم سرمایه، قانون گرایش نزولی نرخ سود، تقسیم کل سرمایه اجتماعی به بخش‌های مختلف (وساثل تولید،

وساقل مصرف - ضروری و تجملی) ، باز تولید گسترده و انباشت ، قیمت های تولید و متوسط شدن نرخ سود ، کارموله و غیرمولدو ... بطور خلاصه تحلیل قوانین عمومی انباشت و حرکت سرمایه و تناقضات درونی آن همه و همه قبل از هر چیز ، بر فرمول فوق که چیزی جز بیان فشرده چگونگی تولید ارزش اضافه ، چگونگی بسط ارزش از طریق استثمار کارمزدی ، نیست متکی است .

حال پیش از آنکه به بحث پیرامون مکان این در فرمول در تحلیل مساله وابستگی وارد شویم ، لازم است یکبار دیگر هردو را در کنار هم ارائه دهیم :

(۱) فرمول اول بیانگر سیر دگرسانی بیرونی سرمایه و تحول آن از شکلی به شکل دیگر است .

پول نهایی — کالا — پروسه تولید
وساقل تولید
کالا — پول اولیه (۱)
سرروی کار

همانطور که گفتیم این فرمول نموده خارجی سرمایه و بیانگر دقایق مختلف تبلور آنست ، و دقیقاً به همین اعتبار بغودی خواهد نمود می تواند جوهر و اساس سرمایه را که بسط ارزش از طریق استثمار است توضیح دهد . فرمول دوم دقیقاً به توضیح جوهر و درونمایه سرمایه می پردازد :

کل ارزش = ارزش اضافه + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت (۲)

درک رابطه این دو فرمول و مکانی که هر یک در سطوح مختلف تحلیل جامعه سرمایه داری اشغال می کنند شرط لازم شناخت قوانین و تناقضات حرکت سرمایه و همچنین اشکال کنکرت تبلور آنست . حال اگر این دو فرمول را در نظر داشته باشیم و مولفه های رایج نسبین مساله وابستگی را ، که در جزوه اول بر شمرده ایم و بالاتر نیز مختصراً بیه آن اشاره کردیم ، بخاطر آوریم ، سطحی گرائی و بینش بورژوازی حاکم بر این تعابیر را به وضوح تشخیص می دهیم . کدام فرمول نقطه آغاز حرکت و استخوان بندی این تعابیر را تشکیل می دهد؟ مقولات و مفاهیمی که

تعمیر رایج در توضیح سرمایه‌داری وابسته بر آن متکی‌اند. از کدام فرمول مایه می‌گیرند؟ بدون شک فقط فرمول اول. شناخت تعبیر رایج از مقوله سرمایه و تولید سرمایه‌داری، آنجا که پای توضیح مسأله سرمایه‌داری وابسته به میان می‌آید، در سطح نمود خارجی سرمایه، در سطح ملموس و تجربی آن، یعنی در سطح فرمول اول، محدود می‌ماند. چرا که در این تعبیر اصولاً سخنی از رابطه کار و سرمایه که محتوای اصلی فرمول دوم است به میان نمی‌آید و سرتیغ مسأله تفکیک سرمایه "ملی" از "وابسته" را فاکتورهای چون وابستگی پولی، وابستگی تکنیکی، جغرافیای بازار فروش و کیفیت کالای تولید شده (بر حسب ارزش مصرف) هم می‌آید:

۱) وابستگی پولی: عبارت دقیق‌تر بدین معنی است که در فرمول ۱ مالک پول اولیه ایرانی نیست (و یا مثلاً انحصارات خارجی هستند، که خود باز پیشرفتی در فرمول‌بندی است). این فرمول‌بندی از سرمایه وابسته حتی در دقیق‌ترین بیان خود از سطح فرمول اول فراتر نمی‌رود، چرا که مالکیت حقوقی پول اولیه بهیچ عنوان چگونگی تقسیم آنرا به اجزاء ثابت و متغیر، چگونگی استثمار بر این اساس و... را بیان نمی‌کند و یا بر آن تاثیر نمی‌گذارد. مهندس مهدی بازرگان (که بار سال این موقع عزیز دل هواداران بورژوازی "ملی" بسود) می‌تواند کارخانه ریخته‌گری اش را به سرمایه‌دار خارجی بفروشد (یا از این راحت‌تر، تبعه آمریکا شود و یا بازم ساده‌تر، "تبعه آمریکا بودنش" بر ملا شود) بدون اینکه در سطح فرمول ۲ کوچکترین فعل و انفعالی صورت گرفته باشد.

۲) وابستگی تکنیکی: باز بیان دقیق‌ترین نوع وابستگی این خواهد بود که در فرمول ۱ در حلقه (وسائل تولید) — پول، فروشنده و وسائل تولید شرکت خارجی است. بازم محدودیت در فرمول ۱، چرا که در فرمول ۲ هیچ نشانی از اینکه کالاهایی که توسط سرمایه ثابت خریداری شده‌اند، کجا و تحت کنترل و مالکیت چه شخص حقوقی و یا حقیقی تولید شده‌اند، اینکه از کجا آمده‌اند، وجود ندارد.

۳) جغرافیای بازار فروش: عبارت دقیق‌ترین در حلقه

فروش (پول نهائی — کالا) در فرمول ۱ خریدار "خارجی" است .
باز هم پای هیچک از مقولاتی که مارکس در رابطه با چگونگی تولید
ارزش اضافه در فرمول ۲ بیان می‌کند به میان کشیده نشده است . اینکه
سرمایه‌دار حسن خود را به چه کسی می‌فروشد و یا کجا می‌فروشد ، رابطه
متقابل سرمایه ثابت ، سرمایه متغیر ، کل روزگار ، نرخ استثمار و ...
را ، که بنا بر تعریف قبیل از فروش بالفعل شده است . تحت تاثیر قرار
نمی‌دهد .

۴) قضاوت اخلاقی (کاسکارانه) در مورد ارزش مصرف‌کالای
تولید شده : اینکه سرمایه دار وابسته کالای "ید" و "بدر بخور" (!)
"بخل" ، غیر حیاتی و ... تولید می‌کند و مثلا سرمایه‌دار "ملی" کالا
های "خوب و ضروری و بدر بخور و اعلا (!)" ، نیز از محسوس ماندن
در فرمول ۱ مایه می‌گیرد . این مولفه تعریف وابستگی ، کالای تمام
شده (C') را در فرمول اول ، از دیدگاه سلفه و یا نیاز مصرفی معین
(و یا علاقه ماوراء طبقاتی به رشد نیروهای مولده) ریز دره سبب
قرار می‌دهد . اینکه ارزش مصرف تولید شده در طول پروسه کار چه چیز
است ، به چه کار می‌خورد ، آدامس بادکنکی است یا راکتور اتمسی ،
روزنامه انقلاب اسلامی است یا جاقوی ضامندار ، و ... بهیچوجه بیانگر
رابطه کار و سرمایه در تولید آن و تمامی روابط و مقولات بنیادی‌ای که
فوقا ذکر کردیم نیست . این مولفه وابستگی نیز راهی به توضیح
وابستگی سرمایه - که جوهر ویژه آن تولید ارزش اضافه است - نمی-
گشاید .

با سن ترتیب مولفه‌های مختلف تعابیر رایج مساله سرمایه‌داری
وابسته ، در عرصه تفهیمات صوری سرمایه ، روابط حقوقی‌ای که سر
اشکال تبلور سرمایه می‌گذرد ، خواص فیزیکی اشیاء تولید شده ، جغرا-
فیی بازار فروش و ... بطور خلاصه در شاسحت ظاهری از سرمایه و
وابستگی آن محدود می‌ماند ، و بازه متأسفانه در همین سطح نیز کار را
تمام نمی‌کند . حلقه مفادله سرروی کار - یول (M-L) سر به فرمول
۱ تعلق دارد . مفادله‌ای که بر ضرورت گذار از فرمول اول به فرمول
دوم تاکید دارد :

"تنها فعل و انفعالی در درون عرصه گردش که مابه آن پرداختیم، خرید و فروش نیروی کار، به مثابه شرط بنیادی تولید سرمایه داری، بود" (جلد دوم، ص ۳۵۷)

پس حق بود که کسانی که این چنین به عرصه مبادله و گردش و اشکال تبلور سرمایه در این عرصه دل بسته اند، سری هم به این مبادله معین میزدند. اما خیر! گوئی محققین "مارکسیست" مبادله عامدانه از بردن نام کارگر و نیروی کار گریز دارند، و گرنه شایسته بود تعبیری از وابستگی برمنای چگونگی خرید نیروی کار نیز بدست می دادند.... و یا شاید آن بورژوازی "ملی" که به جنبش کمونیستی مافوقی "اقتصادی" فروخته است، بنا بر عادت دیرینه کم فروش نیز هست!

و اما در مورد وابستگی به مثابه ویژگی کل نظام تولیدی در ایران. در جزوه اول گفتیم که: "تعاریفی که از نظام سرمایه داری وابسته ارائه می شود عمدتاً بر تعمیم مکانیکی حرکات اقتصادی بورژوازی و از وابسته متکی است و سرمایه داری وابسته در واقع "نظام تولیدی تحت حاکمیت سرمایه داران وابسته" تلقی میشود". (ص ۱۶). و همچنین گفتیم که در این تعابیر وابستگی کل نظام سرمایه داری بدون کوچکترین اشاره ای به مقوله کل سرمایه اجتماعی، و قوانین عمومی حرکت آن توضیح داده می شود. در واقعیت امر کسی که شناخت خویش را از سرمایه به شبهه ای کاملاً اتومبستی بر فرمول ۱، یعنی فرمول ظاهر سرمایه در گردش استوار کرده است، چاره ای جز نکیه بر تعمیم مکانیکی مشاهده نخواهد داشت. اینک این نکته را بوضوح می توان دید. در تعابیر رایج، وابستگی کل نظام سرمایه داری ایران به منابع پولی و اعتباری خسارچی بازتاب وابستگی سرمایه پولی بخش عمده ای از سرمایه داران به این منابع است؛ وابستگی تکنولوژیک و بازاری نیز همین صورت. بطور خلاصه هرگاه بخش عمده ای از سرمایه داران، بخش عمده سرمایه های کشور را، عمدتاً با خرید و ساقط تولید از خارج، صرف تولید محصولاتی کنند که عمدتاً برای بازار خارجی و نه برای رفع نیازهای "منسبت ایران" تولید شده اند، ما با یک نظام سرمایه داری وابسته طرف خواهیم بود! بعبارت دیگر بنا بر این تعابیر، هرگاه در فرمول ۱ حرکت

تمام سرمایه‌داران را در نظر بگیریم ، حلقه‌های مبادلاتی "وابسته" بر "مستقل" می‌چربند ، سرمایه‌دارانی که سرمایه پولی‌شان وابسته است ، از خارج وسائل تولید می‌خرند و کالای مورد نیاز خارجی می‌سازند و در بازار خارج می‌فروشند ، حاکمیت دارند و لاجرم کل نظام تولید ، به اعتبار حاکمیت این سرمایه‌داران ، وابسته تعریف می‌شود . تعریف وابستگی کل نظام تولیدی از طریق مقایسه تعداد و حجم "اتم‌های وابسته" با "اتم‌های غیر وابسته" ، اینست جوهر تعریف سرمایه‌داری وابسته در تعبیر بورژوازی رایج در جنبش کمونیستی ما .

عواقب و آثاری که این وابستگی بر اقتصاد بازار داخلی می‌گذارد نیز از همین جا توضیح داده می‌شود : حاکمیت اتم‌های وابسته یعنی ایجاد شرایط لازم برای ابقا و بازتولید این حاکمیت . تقسیم کار اجتماعی در جهت منافع سرمایه‌داران وابسته شکل می‌گیرد ، صنایع مادر و سنگین (که بیانگروسمیل استقلال تکنیکی است) ، بانکهای "ملی" (پول و اعتبار مستقل) ، بازار داخلی متوازن و گسترده (تحقق ارزش کالاها بگونه‌ای "مستقل") موجودیت نمی‌یابند و ...

نتیجه سیاسی منطقی چنین "برخورد اقتصادی" ای نیز قابل تصور است : اگر انقلاب دموکراتیک ایران در محتوای اقتصادی خویش می‌باید سرمایه‌داری وابسته را براندازد ، آنگاه براساس این تعبیر ، طبیعتاً می‌باید حاکمیت سرمایه‌داران وابسته (این اتم‌های وابستگی که خلعت خود را ، به اعتبار کثرت خود ، بر کل سرمایه اجتماعی حاکم کرده‌اند) را سرنگون سازد . سرمایه‌داران "ملی" (اتم‌های مستقل) در این معرکه بی‌تقصیرند و به حاکمیت رسیدن آنها حتی می‌تواند نیروهای مولده را رشد دهد ، صنایع مورد نیاز را ایجاد کند ، کالاهای لازم و مفید را تولید کنند ، استقلال تولیدی را تأمین نماید ، تقسیم کار اجتماعی و شاخه‌های تولیدی را در داخل کشور از انسجام و الگویی متوازن برخوردار سازد و باین ترتیب امر تحقق کالاهای تولید شده را در بازار داخلی ، بی هیچ نیازی به تجارت خارجی ، برپایه کاملاً مستقلی قرار دهد و ... اگر کار به همینجا ختم می‌شد ، ما بایک تئوری اقتصادی بورژوازی تمام عیار ، و یک خط مشی سیاسی بورژوازی - لیبرالی صریح مواجه می‌بودیم ، که

برسنای تحلیل اقتصادی خود بورژوازی "ملی" راه مناسبه بیروی محرکه و رهبر طبیعی این انقلاب مصرفی می‌کند. لیکن سخن بر سر اینست که تعبیر اقتصادی فوق، تماماً حاکم برجینش کمونیستی ماست و لاجرم این حقیقت که ضرورت شرکت ورهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک بهیچوجه از تحلیل اقتصادی مربوطه استنتاج نشده است، می‌باید به نحوی پرده پوشی شود. لاجرم تبصره "متزلزل" بودن بورژوازی "ملی" در انقلاب مایه شیوه‌ای کاملاً اختیاری اضافه می‌شود. و سیاست پیرولتاریا در قبال "این قشر"، از سیاستی خصمانه و استوار بر شناخت منافع بیادای طبقات مختلف در این انقلاب، از سیاستی مبتنی بر تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی، به سیاستی سازشکارانه، مبتنی بر مشاهده و قضاوت تجربی حرکات روزمره این قشر، به سیاست "حمایت مشروط"، کاهش می‌یابد.

اتکاء بر مشاهده نمود سرمایه در سیر گردش (فرمول اول) نام‌گزیر به اتکاء بر مشاهده ظواهر حرکت بورژوازی در عرصه سیاست منجر می‌شود. ظاهر بینی اقتصادی به ساده‌لوحی سیاسی و تجربه گرائسی تئوریک به دنباله‌روی عملی می‌انجامد. بورژوازی لیبرال در نقش تاریخی خویش در نجات از مهلکه انقلاب، بکمک تز "بورژوازی ملی" سر بلند از آب درمی‌آید!

از نظر تئوریک تمام هنر "علم" اقتصاد بورژوائی در آنست که از فرمول ۲ پرده پوشی کند، و منشاء ارزش اضافه و سود طبقه سرمایه‌دار را، که چیری جز استثمار طبقه کارگر نیست، مخفی نگاه دارد. در این راه "مارکسیست‌های ظاهریین ما، هواداران بورژوازی ملی، خواسته یا ناخواسته در این اسرار شرکت می‌کنند. مارکسیسم و دستاوردهای تئوریک آنرا یکسره از کف می‌سپند و با قبول شیوه تفکر و تحلیل بورژوائی، ناگزیر مسئولیات اقتصادی بورژوازی را می‌پذیرد. اینکه برای رشد سرمایه‌داری ایران استقلال پولی، تکنیکی و قس‌علیهذا، ضروری است یا خیر را خود سرمایه‌دار، که حرکت منفعت طلبانه‌اش (این تعریف سرمایه‌دار است) "قرار است" اساس رشد سرمایه‌داری در ایران گردد، بهتر درک می‌کند. و اگر کتب مارکسیسم

بنا بود در خدمت این رشد قرار گیرد، بوسیله خود بورژوازی به عنوان کتاب‌درسی "اقتصاد" در مدارس و دانشگاهها تدریس می‌شد.

اوج رادیکالیسم ظاهر بینان مادر این خلاصه می‌شود که در فرمول ۱ از مبادلات نابرابر، از خارج شدن این یا آن پول و کالا از کشور، از چپاول این یا آن ثروت ملی در اثر مبادلات نابرابر، سخن گویند، این دقیقاً رادیکالیسم آن بورژوازی است که عقب‌افتادگی اقتصادی اش را به کلاهبرداری‌های طرف مقابل، به پارتی‌نداشتن، به غیر منصفانه بودن روابط بازار، به فساد در دستگاههای دولتی و غیره نسبت می‌دهد. لیکن یولدار "رادیکال" ماهر مشکلی داشته‌باشد در طبقه خرید نیروی کار ($M=L$) در فرمول ۱ مشکلی ندارد، چرا که به برکت همان رقبای کلاه‌بردار و کم‌لطف به منبع عظیمی از نیروی کار دسترسی دارد که با نان و بنیر و آلونک‌طبی "بازتولید" می‌شود و بهای آن (مزد)، علی‌رغم افول کشاورزی (که خود نتیجه تبعی‌پروسه سلب مالکیت و ایجاد منبع عظیم نیروی کار ارزان در ایران بوده است)، از طریق سیاست دروازه‌های باز و سیل واردات محصولات کشاورزی و از طریق استثمار بی‌حد و حصر روستاییان کشور، در سطح نازلی تثبیت شده است؛ در زیرسایه دولتی "مقتدر" سودآوری می‌کند که علی‌رغم عدم شرکت مستقیم سرمایه - دار "رادیکال" ما در آن (منظور حکومت شاه مزدور است)، حق هر گونه اعتراض و اعتصاب را از کل طبقه کارگر سلب کرده است، مبارزان این طبقه را به مبداهای اعدام، زندانها و شکنجه‌گاهها می‌کشاند، تا مبادا مبارزات حق طلبانه کارگران قدرت خرید سرمایه متعمر همه سرمایه‌داران را اندکی کاهش دهد... سرمایه‌دار "رادیکال" ما با این واقعیات را از همان ابتدا می‌داند، و با آنگاه که به لطف همین "رادیکالیسم" (سخوان نسیح چرخاندن و جانمار آب‌کشیدنش) چون بازرگانها، بختیارها و بنی‌صدها به چاره‌جویی دعوت می‌شود، ابعاد عظیم "مشکل" ابقاء حاکمیت کل سرمایه رادری می‌یابد، دستار "رادیکالیسم" خود می‌کشد و با تمام قوا به توجیه اعمال و رفتار اسلاف خویش بر می‌خیزد، از سق‌ردن‌های پس‌از انقلاب خویش از پستگسناه امیرالیم پوزش می‌طلبند و صمیمانه به احیای همان مناسبات و روابط

سابق کمر می‌بندد. اما رفیق ظاهر بیسن ما که در سطح همان فرمول اول "متحد" خویش در انقلاب "بورژوازی ملی" - رایافته بود، اینک حاج وواج خود را در میدان تنها می‌یابد، ابتدایه روال قدیم کارگران انقلابی را از تضعیف دولت متحد "ملی" خود برحذر می‌دارد، سپس چیزهایی به تجربه دستگیرش می‌شود، بورژوازی "ملی" عهدشکن را نصیحت می‌کند و او را از نشست و برخاست با "انحصارطلبان" برحذر می‌دارد، به "برخورد دوگانه" تهدیدش می‌کند، و تازه آنگاه که کراهت سیرت متحد سابق خویش را - به قیمت خون خلق‌های کرد و ترکمن و عرب و کارگران بیکار اصفهانی، و اسارت و شکنجه نفتگران مبارز جنوب، حماد شیبانی‌ها و ساداتی‌ها و صدها نمونه دیگر در همان چندماه اول پس از قیام - درمی‌یابد، به و خامت اوضاع پی می‌برد و مستاصل به جستجوی "متحد" جدیدی برمی‌خیزد. و افسوس اینکه در این میان بجای آنکه ضعف‌های ثنوریک خود را بشناسد، جمع‌بندی کند و آن را برای عبرت نسل جدیدی از انقلابیون که پس از او وارد میدان خواهند شد به روشن‌بینی و وجه اعلام کند، نه تنها کسانی را که از ابتدا بدو هشدار داده بودند تخطئه می‌کند، بلکه بدنبال حفظ ظاهر، شیوه و شگرد "ثنوریک" نوینی ابداع می‌کند. آری، رفیق ما تا پیشاهنگ طبقه کارگردن هزار فرسخ فاصله دارد.

برای اینکه به این افتضاح در نغلطیم می‌باید در تحلیل اقتصادی خود با مارکس آغاز کنیم و با مارکس ادامه دهیم. در مورد شناخت سرمایه اینکار متضمن اینست که با مارکس از فرمول ۱ به فرمول ۲ حرکت کنیم. این نخستین ابزار ثنوریکی است که مارکس در نقد و تحلیل نظام سرمایه‌داری برای ما مهیا ساخته است. درک شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی حاکمیت "سرمایه" (که فرمول **Cavalés** بیان فشرده آنست) بر تولید اجتماعی در کشور تحت سلطه امپریالیسم، نقطه آغاز تحلیل فانوسمدی حرکت نظام سرمایه‌داری وابسته است. باین ترتیب پیش از آنکه اشکال کنکرت وابستگی توضیح داده شود، می‌باید وابستگی پروسه تولید ارزش اضافه در بازار داخلی کشور تحت سلطه به شرایط امپریالیستی تولید در این بازار و

بیز در بازار جهانی ، دریافته شود. تنها پس از درک جوهر وابستگی در سطح فرمول ۲ است که می‌توانیم ضرورت تبلور این وابستگی را در اشکال کنسکرت معین (در سطح فرمول ۱) ، آنهم به مثابه جمع‌بندی (ونه نقطه آغاز) تحلیل ، توضیح دهیم .

۴- پیش‌شرط‌های تاریخی و شرایط معاصر تولید سرمایه‌داری

مارکس شرایط استقرار و بسط تولید سرمایه‌داری و حاکمیت "رابطه سرمایه" بر تولید اجتماعی را بدو دسته تقسیم می‌کند:

الف) پیش‌شرط‌های تاریخی رشد سرمایه‌داری

ب) شرایط معاصر تولید و بازتولید روابط سرمایه‌داری

تمایز بین این دودسته از شرایط یکی از نمونه‌های بارز شیوه سرخورد دیالکتیکی به توسعه تاریخی جوامع است. اقتصاددانان بورژوا ، چه قبل از مارکس و چه بعد از او ، تاریخ را از دریچه چشم سرمایه‌دار و با فرض حاکمیت جاویدان سرمایه تفسیر کرده‌اند. حال آنکه از نقطه نظر مارکسیسم ، سرمایه‌داری بعنوان یکی از حلقه‌های تکامل تاریخ جامعه بشری پدیده‌ای معین و محدود است ؛ از نسبتی به هستی می‌رسد ، در ضمن نظامی دیگر و بر اساس قوانینی دیگر نطفه می‌سدد ، سپس بریای خویش می‌ایستد و قوانین حرکت خویش را بر جامعه حاکم می‌کند و آنگاه در دل خود و بر اساس قوانین حرکت خود پیش‌شرط‌های نظامی جدید - سوسیالیسم - را فراهم می‌سازد. عبارت دیگر ، بگفته مارکس سرمایه‌داری پیش از آنکه "باشد" می‌باید "بشود" ، و شرایط "بودن" سرمایه با شرایط "شدن" آن کاملاً متفاوت است :

"شرایط و پیش‌فرض‌های شدن و عروج سرمایه دقیقاً مدین معیاست که سرمایه هنوز موجودیت ندارد ، بلکه صرفاً در حال شدن است ؛ بنابراین این شرایط با عروج سرمایه و نفعی ، سرمایه‌ای که بر اساس واقعیت خاص خود شرایط تحقق خود را مستقر می‌سازد ، از میان می‌روند ." (گروندریس ص ۴۵۹)

رابطه دیالکتیکی بودن و شدن پایه فلسفی ماتریالیسم تاریخی است، و طبیعی است که چنانچه تمایز موجود میان پیش شرط‌های تاریخی (یعنی شرایط شدن) سرمایه، و شرایط معاصر تولید و باز تولید آن (یعنی شرایط بودن آن) را در نظر نداشته باشیم از در غلطیدن به شیوه تحلیل بورژوازی و لاجرم ارائه استنتاجاتی بورژوازی از توسعه سرمایه‌داری در ایران گریزی نخواهیم داشت.

اما این انحراف چگونه خود را در تحلیل سرمایه‌داری ایران نشان می‌دهد؟ عدم درک تفاوت موجود میان این دودسته از شرایط، یعنی شرایط تاریخی عروج سرمایه از یکسو و شرایط معاصر تولید و باز تولید آن (هم از نظر فلسفی و هم از نظر نقد اقتصادی)، به این منجر می‌شود که اولاً آنجا که از تحلیل "توسعه سرمایه‌داری" در ایران سخن می‌گوئیم، قبل از هر چیز ذکر تاریخچه رشد آن در ذهنمان زنده شود و مثلاً از اطلاعات امیر کبیر و سپهسالار، از رشد صنعت فرش بافی و کیریت‌سازی، از فعالیت‌های بانک استقراضی و بانک‌های غیره آغاز کنیم و قدم به قدم این تاریخچه را در تمامی ابعاد متنوعش تا به امروز تعقیب کنیم. و ثانیاً، آنجا که بدنبال توضیح ویژگی‌های نظام تولیدی در شرایط امروز ایران هستیم نیز درصدد توضیح وابستگی براساس "ریشه‌های تاریخی" آن برآئیم. دیدگاه "فنی یا "تکنیکی" (و بطور کلی مکانیکی) از مسأله وابستگی، دیدگاهی که در واقع نه در پی توضیح وابستگی سرمایه‌داری، بلکه بدنبال ذکر فاکتورهای وابستگی "صنعت و تجارت و دولت"، در ایران است، دقیقاً برهه‌س درک انحرافی از "توسعه سرمایه‌داری" متکی است. وابستگی سرمایه‌داری ایران - یعنی ویژگی‌های سرمایه‌داری در ایران به مثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم، وابستگی ای است که نه براساس شرایط تاریخی عروج سرمایه‌داری در ایران، بلکه بر مبنای قوانین حی و حاضر و خاص نظام سرمایه‌داری، قوایی که سرمایه‌داری خود بر اساس عروج خود بر نظام تولیدی حاکم می‌سازد، می‌باید توضیح داده شود. وابستگی سرمایه‌داری ایران به امپریالیسم، براساس قوانین معاصر حرکت سرمایه‌داری عصر امپریالیسم تولید و باز تولید می‌شود و لذا می‌باید

دقیقا با تحلیل همین قوانین توضیح داده شود، و کسی که چون راه کارگر چنین حکم می‌دهد که: "سرمایه‌داری وابسته حاصل یک تقسیم کار تحمیلی در سطح بین‌المللی است. در این رابطه در نظر گرفتن این حقیقت که در کشورهای زیر سلطه معمولا وابستگی از لحاظ زمانی مقدم بر سرمایه‌داری است اهمیت تعیین کننده دارد" (تاکید از ما ست) یعنی کسی که این چنین وابستگی را به شیوه‌ای انتزاعی از مناسبات معینی که به این وابستگی محتوی و مفهومی مشخص (از نظرتاریخی) می‌بخشد جدا کرده و حتی آنرا "مقدم" بر سرمایه‌داری بداند، چاره‌ای جز این نخواهد داشت که وابستگی را بر اساس مقولات و مفاهیمی توضیح دهد که خود ما و آراء تاریخی باشند، مقولات و مفاهیمی که بتوانند به سادگی در تمامی نظام‌های تولیدی مشترک باشند، مقولات و مفاهیمی که بتوانند "مقدم بر سرمایه‌داری" حضور و وجود داشته باشند، مقولات و مفاهیمی که لاجرم هیچ چیز را در رابطه با وابستگی سرمایه‌داری ایران بیان نخواهند کرد و ناگزیر هیچ شناختی هم در عرصه مبارزه مشخصی که پرولتاریای ایران می‌باید بر متن قوانین حرکت سرمایه‌داری ایران دنبال کند، بدست نمی‌دهند. چنین کسی ناگزیر خواهد بود که تولید ارزش اضافه در کشور تحت سلطه امپریالیسم - یعنی سرمایه‌داری در بالاترین مرحله‌اش - را تنها و تنها با مفهوم "فارت"، این مقوله ما و آراء تاریخی، توضیح دهد. گفتن اینکه "وابستگی از نظر زمانی بر سرمایه‌داری مقدم است" دقیقا رفیق ما را به آنجا می‌کشاند که معتقد باشد این وابستگی "حاصل یک تقسیم کار تحمیلی است" (آری، "تقسیم‌کار" و "تحمیل" هر دو بر سرمایه‌داری مقدمند!) و نتیجه این وابستگی را نیز "فارت منابع طبیعی" بداند (که "فارت" و "منابع طبیعی" هم دقیقا بر سرمایه‌داری مقدمند!). آیا این چنین شیوه برخوردی دور - نمای نفی تئوری امپریالیسم لنین و جایگزین شدن آن با نقدی بر معاهده گلستان و ترکمانچای، نفی ضرورت توضیح ارتجاع سیاسی بر مبنای قوانین حرکت سرمایه انحصاری و جایگزین شدن آن با تحلیلی از پایه‌های "دموکراسی و دیکتاتوری در اسلام" و فرقه‌های مختلف آن، نفی ضرورت تحلیل مناسبات کار و سرمایه در ایران بر مبنای دستاوردهای علمی مارکس و جایگزین شدن آن با بررسی احوال حاشی میبزا آغاسی،

و... را "نویسه" نمی‌دهد؟ "نقد و پژوهش" رفقای "رحمت" هم اکنون به
کشودن این نقش تازه بروی جنبش کارگری مشغول شده است! ^۸

اما نویسه مارکس کاملاً متفاوت است: او اولاً بر تمایز پیش-
شرط‌های تاریخی و شرایط معاصر یک نظام تولیدی تأکید می‌ورزد و ثانیاً
معتقد است که توطئه لازم شناخت تاریخ بوجود آمدن یک پدیده، شناخت
خود این پدیده مشابه کامل‌ترین و پیچیده‌ترین منتهی سیر تکاملی
تاریخی آنست. اگر کسی نداند که "نظام سرمایه‌داری وحدت پروسه
کار و پروسه تولید ارزش اضافه است"، اگر کسی نداند که تولید
ارزش اضافه مبتنی بر وجود و بازتولید نیروی کار به مثابه یک کالا
است، آنگاه آنکس هرگز نمی‌تواند تاریخ توسعه سرمایه‌داری را بنویسد،
چون اصولاً نمی‌داند که دنبال کدام روابط، مولفه‌ها، پدیده-
ها و اتفاقات تاریخی باید بگردد. اگر کسی سرمایه‌داری را با
"صنعتی شدن" یکی گرفته باشد، آنگاه در عرصه تاریخ نویسی، تاریخ
"صنعتی شدن" را خواهد نوشت.

"جامعه بورژوازی توسعه یافته‌ترین و پیچیده‌ترین سازمان تولید
است. بنابراین مقولاتی که این مناسبات را بیان می‌کنند، و درک ساخت
این مناسبات، راهگشای شناخت ساخت و مناسبات تولید در تمامی صورت-
بندی‌های اقتصادی پیشین خواهد بود، صورت‌بندی‌هایی که بقایای و
موامل متشکله آن در خلق جامعه بورژوازی بکار رفته است. برخی از
این بقایای هم نشده هنوز در جامعه بورژوازی به حیات خود ادامه
می‌دهند، حال آنکه برخی دیگر، که قبلاً صرفاً به اشکالی ابتدائی
وجود داشتند، اشکال بسط یافته و اهمیت کامل خود را بدست آورده‌اند.
آنانومی انسان‌گشاید شناخت آنانومی میمون است. از سوی دیگر وجود
نشانه‌های اشکالی پیشرفته‌تر در انواع پست‌تر حیوانات را تنها هنگامی
می‌توان تشخیص داد که اشکال پیشرفته‌تر خود فی‌الحال شناخته شده
باشند. باین ترتیب اقتصاد بورژوازی کلیدی برای درک اقتصاد عهد
عتیق بدست می‌دهد، اما این درک را ابداً نمی‌توان با تأسی به
اقتصاد دانانی بدست آورد که تمامی تفاوت‌های تاریخی را حذف می‌-

کنند و در تمامی پدیده‌های اجتماعی پدیده‌های بورژوازی می‌بینند. اگر کسی اجاره را فهمیده باشد، قادر است خراج، خمس و زکوة و غیره را نیز بفهمد، اما اینها نباید یکی گرفته شوند." (مارکس، "مقد اقتصاد سیاسی"، نقل از کتاب "مقد اقتصاد سیاسی"، انگلیسی ص ۲۱۱-۲۱۰). و نیز "تنها هنگامی که جامعه بورژوازی انتقاد از خود را آغاز کرد، قادر گشت اقتصاد فئودال، کهن و شرقی را نیز دریابد" (همانجا، ص ۲۱۱)

مادرنوشته‌های مختلف و بخصوص در جزوه اول "اسطوره" بدفعات جمله "پس از استقرار نظام سرمایه‌داری وابسته سخنی از بورژوازی ملی نمی‌تواند در میان باشد" را به اشکال مختلف تکرار کرده‌ایم. تاکید ما بر عبارت "استقرار" نظام سرمایه‌داری "دقیقا بر تمایز فوق متکی است. در تمایز میان پیش شرط‌های تاریخی و شرایط معاصر تولید سرمایه‌داری مارکس کلید تفوریک لازم برای پاسخگویی به دو سوال اساسی ما را مهیا ساخته است: اولاً، از چه مقطع معین تاریخی و سر اساس وجود چه شرایطی نظام تولیدی معینی را سرمایه‌داری می‌خوانیم؟ بعبارت دیگر، استقرار سرمایه‌داری چگونه متحقق می‌شود؟ و ثانیاً، فواین حرکت جامعه پس از استقرار سرمایه‌داری کدامند؟ یا بعبارت دیگر، فواین اقتصادی مستقل حرکت نظام سرمایه‌داری چیست؟

پاسخ مارکس به دو سوال فوق کاملاً روشن است. ما بررسی سوال دوم را به جزوات بعد موكول می‌کنیم و این جزوه را با پاسخی مختصر به سوال اول پایان می‌دهیم.

۱) تولید سرمایه‌داری آنگاه استقرار یافته است که پیش شرط‌های تاریخی آن متحقق شده باشند. این پیش شرط‌ها آن تعیین‌سرات ضروری اقتصادی و اجتماعی‌ای هستند که لازمه تحول نظام تولیدی از فئودالی به سرمایه‌داری است. در اینجا سخن از آن تحولات اقتصادی و اجتماعی است که به اساس فائونمندی درونی نظام سرمایه‌داری، بلکه سرمنای تحولات سبادی جامعه فئودال صورت می‌گیرد. فائونمندی این دوران، فائونمندی انقراض فئودالیسم است، شرایطی که در آن

نیروهای مولدهای که در دل این نظام رشد یافته‌اند مناسبات محدود اقتصاد فئودال را می‌شکنند و زمینه برای حاکمیت سرمایه بر تولید اجتماعی، تا آنجا که نظام جدید بر پایه قانونمندی مستقل حرکت خویش استوار شود، آماده می‌گردد (پیش‌شرط‌های تاریخی رشد و استقرار سرمایه‌داری را مارکس در آثار مختلف از جمله وویئزه در "صورت‌بندی اقتصادی پیش‌از سرمایه‌داری"، فصل "به اصطلاح انباشت اولیه" سرمایه جلد اول، و گروندریس-ویئزه صفحات ۷۱-۴۵۹ به تفصیل بیان داشته است. لنین نیز در ابتدای کتاب "توسعه سرمایه داری در روسیه" مولفه‌های اساسی این شرایط را برشمرده است). تحلیلی که مارکس از پیش‌شرط‌های تاریخی تولید سرمایه‌داری بدست می‌دهد بخودی خود تأکیدی است بر تعریف دیالکتیکی او از سرمایه به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش‌افزانه. چراکه این پیش‌شرط‌ها دقیقاً همان تحولات اجتماعی و اقتصادی‌ای تعریف می‌شوند که ابتدا به محصولات پروسه کار (ارزش-مصرف‌ها) و سپس به عوامل تشکیل دهنده این پروسه (کار و وسائل کار) خصلت کالائی می‌بخشد و از این طریق پروسه کاررانه تنها با پروسه تولید ارزش، بلکه با پروسه تولید ارزش‌افزانه، پیوند می‌دهد. توسعه تقسیم کار اجتماعی، گسترش مبادله و ظهور ارزش مبادله، کالا پول، جدائی صنعت از کشاورزی و تقلیل نسبی جمعیت کشاورزی و... شرایط ضروری رشد اقتصاد کالائی به مثابه شکل جنینی تولید سرمایه‌داری است. لیکن همانطور که قبلاً گفتیم آنچه تولید کالائی را به تولید سرمایه‌داری ارتقاء می‌دهد، کالادن نیروی کار از طریق جدائی تولیدکنندگان مستقیم از وسائل تولید است. "جدائی تولیدکنندگان مستقیم از وسائل تولید، یعنی سلب مالکیت از آنان که مؤید گذار از تولید کالائی ساده به تولید سرمایه‌داری است (و متضمن شرط لازم برای این گذار است) بازار داخلی را بوجود می‌آورد (لنین "توسعه سرمایه‌داری... ص ۴۴).
 باین ترتیب مارکس برای توضیح چگونگی استقرار تولید سرمایه‌داری، از جوهر سرمایه (یعنی تقابل دیالکتیکی کارمزدی و سرمایه) آغاز می‌کند و پروسه تاریخی کالادن نیروی کار را در سطح وسیع در جامعه

بمنوان پیش شرط تاریخی اساسی حاکمیت تولید سرمایه داری تعریف کرده و مورد بررسی قرار می دهد. پول و کالا در جریان ظهور و رشد تولید کالائی در حاشیه نظامهای پیش از سرمایه داری موجودیت می یابند، اما:

"بخودی خود پول و کالا همانقدر از سرمایه بودن فاصله دارند که وسائل تولید و معیشت. پول و کالا می باید به سرمایه تبدیل شوند. اما این تبدیل تنها تحت شرایط معینی امکان وقوع دارد. شرایطی که در این نقطه تلاقی می کنند: مواجهه و تماس مابین دو نوع کاملاً متفاوت از صاحبان کالا، از یکسو صاحبان پول، و وسائل تولید و وسائل معیشت، که مشتاقند مجموع ارزش آنچه را که در تملک خود دارند از طریق خرید نیروی کار دیگران بسط دهند، و از سوی دیگر کارگران آزاد که نیروی کار خود ولذا کار خود را می فروشند" (جلد اول ص ۶۶۸)

همانطور که قبلاً نیز گفتیم شرط لازم تحقق این پیش شرط استقرار سرمایه داری، از نظر تاریخی همان جدائی تولیدکنندگان مستقیم از وسائل تولید، جدائی شرایط ذهنی تولید از شرایط عینی آن، است:

"بنابراین پروسه ای که رابطه سرمایه را بوجود می آورد چیزی جز همان پروسه ای نیست که کارگر را از مالکیت شرایط کار خویش جدا می سازد. پروسه ای که دوتحول را در بر می گیرد، که از طریق آن وسائل اجتماعی معیشت و تولید به سرمایه تبدیل می گردند و تولیدکننده مستقیم به کارگر مزدی بدل می شود. سایرین به اصطلاح انباشت اولیه، چیزی جز پروسه تاریخی جدائی تولیدکنندگان از وسائل تولید نیست." (جلد اول ص ۶۶۸)

خلاصه کنیم: توسعه تولید کالائی ساده در حاشیه نظامهای مختلف تولید، زمینه ها، مفولات و پدیده های پایه ای، فنماد سرمایه داری را رشد میدهد، لیکن آن مقطع تاریخی معین که در آن تولید سرمایه داری استقرار انگار باید بر خویش را اعلام می دارد چیزی جز

فرجام و تحقق پیرویه سلب مالکیت و ایجاد ارتش کارگران مزدی است. این مقطع معین از نظر تحلیلی براساس نقطه تولد تولید سرمایه‌داری و آغاز حرکت مستقل آنست. لیکن از نظر تاریخی این "مقطع معین" با روز وساعت و دقیقه مشخص نمی‌شود. "تاریخ این سلب مالکیت در کشور های مختلفه وجوه مختلفه بخود می‌پذیرد و مراحل خویش را با ترتیبی متفاوت و در دوره‌های تاریخی مختلف طی می‌کند" (جلد اول ص ۶۷۰) در انگلستان، که مارکس آنرا به عنوان مثال کلاسیک مورد مطالعه قرار می‌دهد، پیرویه سلب مالکیت از اواخر قرن پانزدهم آغاز می‌شود و در پایان قرن هیجدهم به فرجام قطعی می‌رسد. با این وجود سلب مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم و تولد پرولتاریا به مثابه طبقه استثمار شده اصلی، که بیانگر تولید بورژوازی به مثابه طبقه استثمارگر اصلی و حاکمیت رابطه سرمایه و تولید ارزش اضافه بر پیرویه کار است، چیزی نیست که حتی در طول سه قرن کم‌رنگ شده و از نظر مفهومی بماند و آنجا که این پیرویه به فرجام قطعی خویش می‌رسد در تاریخ ستمکشی رنجبران بوضوح شست می‌گردد، چرا که بگفته مارکس "اگر بقول اوزیه "پول آنگاه‌گمای به عرصه جهان می‌گذارد لکه خونی مادرزاد بر گونه دارد"، سرمایه از سر تا پای و از هر منفذ غرق در خون و کثافت متولد می‌شود" (جلد اول ص ۱۲-۱۱)

بنابراین واضح است که مارکس چه چیز را شاخص عروج و استقرار نظام سرمایه‌داری می‌داند. از میان مقولات، روابط و پدیده‌های بی‌شماری که هریک مکانی انکار ناپذیر در توسعه تاریخی جوامع و در تاریخ ظهور سرمایه‌داری دارند، مارکس بر نطفه‌های ظهور تضاد کار و سرمایه انگشت می‌گذارد. مارکس "آنا تومی" نظام سرمایه‌داری را می‌شناسد و لذا در تعقیب سیر تاریخی تکامل آن دقیقاً می‌داند که بدنال چه چیز می‌گردد. مارکس برای تشخیص آنکه نظامی سرمایه‌داری هست یا خیر بدنال "صنایع مادر"، "بازار داخلی متوازن"، "سطح بالای تکنولوژی"، "کالاهای سرد بخور"، "آسمان‌خراش و متروی زیرزمینی و ... نمی‌گردد. او سرمایه‌داری را، در تمایز با تمامی شیوه‌های تولید پیشین، "وحدت پیرویه کار و پیرویه تولید ارزش اضافه"، تعریف کرده

بیت و لذا تاکید می‌کند که استقرار نظام سرمایه‌داری قبل از هر چیز با عبور مادیت یافتن جوهر درونی این وحدت، یعنی تقابل کار مزدی کارگری ابزار سرمایه پولی بورژوازی صاحب ابزار، مشخص می‌شود. مارکس ما را در وهله اول در تشخیص نوع قوانین اقتصادی حرکت جامعه، یعنی نوع شیوه تولید اجتماعی، به بررسی پروسه سلب مالکیت رهنمون می‌شود، حائلی که خاطرات گنگ روستاییان بی زمین و لایحه ژوئیشای بیروگتر شهری، به مراتب بیش از مقایسه تعداد دودکش های کارخانه‌های گاز خابجیات ایران یا "کشورهای صنعتی پیشرفته" ارزش تئوریک و تحلیلی دارد؛ و آن هوادار "بورژوازی ملی" که از روی الگوسازی دوبالین را در یک گفشن کرده و منکر حاکمیت روابط سرمایه‌داری در ایران است، و در این راه عقب افتادگی صنعتی کشور را گواه می‌گیرد، می‌باید تکلیف خود را با مارکس و تاریخ روشن کند: سلب مالکیت شده است یا خیر؟ اینست سوال اساسی، دودکش‌ها را بعداً می‌شماریم!

خود اهمیت پروسه درک اهمیت پروسه سلب مالکیت در توسعه تاریخی سرمایه‌داری خود بخود هر مارکسیست را در تحلیل شناخت مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه مشخص می‌کند به جستجوی چگونگی تحقق (واصولات تحقق و یا عدم تحقق) این پروسه در ایران می‌کشد. در وهله اول مسأله بدینگونه طرح می‌شود که آیا سلب مالکیت از تقاطع مالکیت از دهقانان و صنعتگران شهری و روستا در کشور صورت گرفته است یا خیر. اینجا به بارزترین جلوه التقاط تئوریک هواداران نظریه نیمه فئودال - نیمه مستعمره بر می‌خوریم. چنین جریاناتی از یک سو منکر حاکمیت تولید سرمایه‌داری در کشور هستند و از سوی دیگر با گواهی عینی گفشن بر سر "افتاگری" از رژیم شاه است، در داد سخن دادن به سلب مالکیت و سلب خلیفد خرابی روستاییان و ترک دبار آنان در جریان "اصلاحات" در سالهای ۴۷-۴۲ کوتاه می‌کنند، یک نام و دو هوا! خدائسی نام فتنه تولیدکنندگان مستقیم از وسائل تولید در سطح ملیونی و استمرار حاکمان می‌شوند می‌شودایی! ما در جزوات بعد، آنجا که پروسه سلب مالکیت در ایران مورد بررسی مخصوص فرجام قطعی آن در سالهای ۴۷-۴۲ را مورد بررسی قرار خواهیم داد، مشخصاً با این نظرات بورژوازی برخورد خواهیم کرد. هرگز کنی نظرات ما در این مورد در کتاب "گمبستنها و حشش دهقانی"

۱- ناید صریحا پرسید که رزمندگان آزادی طبقه کارگر در کدام سند مکتوب و غیر مکتوب تئوریک دیدگاههای اعلام شده در جزوات " بررسی وضعیت سیاسی آینده " و " اوضاع سیاسی و وظایف ما " ، و نظم لیبرالی ای که این رفقا از حکومت " بورژوازی ملی " انتظار داشته و در این جزوات نوید داده اند، را به نقد کشیده و به مواضع امروزی خود رسیده است . باید پرسید که سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر بر مبنای کدام تحلیل مارکسیستی و کدام تجدیدنظر تئوریک نام " بورژوازی ملی " را از " فهرست طبقاتی " منسدرج در روزنامه پیکار شماره ۱۴ خط زده است . باید پرسید که گروه نبرد برای رهائی طبقه کارگر که در " نبرد " شماره ۴ در یک آگهی چند سطری از هواداران خود می خواهد که در صورت تجدید انتشار نوشته های گروه لفظ " ملی " را جلوی بورژوازی خط بزنند چرا که گویا گروه بر اساس تحلیل های خود دیگر به چنین مقوله و پدیده ای قائل نیست . مشخصا به کدام تحلیل ها اشاره دارد . و البته با توقعی بسیار کمتر باید پرسید که سازمانهای چریکهای فدائی خلق که در " کار " شماره ۲، در نامه سرگشاده به نخست وزیر محبوب ارتجاع و امپریالیسم ، خود را در " راس منتقدان " دولت قرار می دهد و دولت بازرگان را برای " تفاوت سبادی اش " با دولت های هویدا و شریف امامی ستایش می کند و از قاطبه اهالی (و بخصوص کمیته های امام) می خواهد که جنوب لای چرخ دولت نگذارند ، چگونه و بر اساس کدام شناخت تئوریک و قابل تست در " کار " شماره ۲۲ بورژوازی ملی و مترقی را " افسانه " ای ارزیابی می کند که در خدمت امپریالیسم قرار دارد .

نمونه موضعگیری های امروزی سازمان چریکهای فدائی خلق هشدار است به کلیه نیروهای که از نقد مارکسیستی اشتباهات تئوریک خود شانه خالی می کنند و تئوری خود را به مثابه ابزاری در توجیه عمل ، عملی که منفعلا نه به دنبال سیر تحریر و حوادث عرصه سیاست است ، می نگرند و درک می کنند .

سیاست رویروییستی عبارت از تعیین روش خود از واقعتهای

تا واقعه دیگر . تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات
وارد در جزئیات سیاسی . فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا
و خصایص اصلی کلیه رژیم سرمایه داری و کلیه تکامل تدریجی سرمایه -
داری ، فدا کردن این منافع در مقابل منافع آنی واقعی یا فرضی
و از خود این ماهیت این سیاست هم آشکارا برمی آید که می تواند
شکل های بی نهایت گوناگونی بخود بگیرد و هر مساله ای که تا حدی
"تازگی" داشته باشد و هر تغییری در حوادث که کمی غیر منتظره و
پیش بینی نشده باشد ، ولو فقط سرموئی و برای مدت کم اما کوتاه می
مشی اصلی تکامل را تغییر داده باشد - ناگزیر و همیشه موجب پیدایش
انواع مختلف رویزیونیسم خواهد گردید " (لنین ، مارکسیسم و
رویزیونیسم ، یکجلدی فارسی ، صفحه ۳۳)

تغییر موضع نیروهایی که سابقا به وجود "بورژوازی ملی"
و نقش مترقی آن در انقلاب ما قائل بودند و تلاش این نیروها در مسکوت
گذاردن و سرسری گذشتن از این تغییر موضع ، چنان ناشایسته انجام
شده است که بالاخره سر و صدای خود بورژوازی هم در آمده است . در
جزوه ای تحت عنوان "آخر خط ۲" نوشته محفل مارکسیستی - لنینیستی
در راه ایجاد حزب کمونیست (!!) ایران ، تئوریسین های " اداره
تعریف مارکسیسم لنینیسم دولت جمهوری اسلامی ایران " برای " احقان
حقوق ضایع شده بورژوازی ملی " وارد صحنه شده اند و جنبش کمونیستی
را از " عهد شکنی " بر حذر می دارند . ذکر نمونه ای از " انتقادات "
این حضرات بسیار مفید است :

" یا جای شبهه ای باقی می ماند که تبلیغات کنونی کنفرانس
وحدت زمین تا آسمان با آنچه تنها همین چند ماه پیش به آن معترف
بوده اند تغییر داده شده است ؟ مگر نه اینست که همین اقبشار و
طبقات ، همین جریانات سیاسی و همین افراد و شخصیت ها (منظور
" بورژوازی ملی " و سیاستمداران آنست که خط ۲ قبلا آنها را مترقی
ارزیابی می کرد) هیئت حاکمه کنونی را تشکیل می دهند ؟ پس چرا
کنفرانس وحدت دیگر از ملی بودن حکومت کنونی سخنی بمیان نمی آورد ؟

ایا نیروهایی که نژدیک به ۳۰ سال علیرغم کلیه کمبود ها و معرومیت های طبقاتی روی موضع استقلال طلبانه خویش پافشاری نموده اند در ظرف ۶ ماه تغییر ماهیت داده اند یا این کنفرانس وحدت است که بنا به مصالح روز در مبارزه سیاسی ۱۸۰ درجه تغییر موضع داده است؟ پاسخ کا ملا روشن است این کنفرانس وحدت است که از روی درماندگی نظریات خویش را زیر پا گذارده است. و ابتذال در این امر تا بدانجا است که آنان نه فقط در برابر ملی بودن حکومت کنونی که عامل تعیین کننده در اتخاذ سیاست و تاکتیک پرولتاریا در برخورد به اوست سکوت می کنند. بلکه عنصر "وابستگی به امپریالیسم" حکومت را در مرکز تبلیغات خویش در باره دولت و حکومت کنونی می گنجانند. (صفحه ۱۰)

ما به سهم خود بی نهایت از اینکه سیر تجربه "خط ۳" را لااقل تا آنجا که به مقوله "بورژوازی ملی" مربوط می شود بسوی لنینیسم سوق می دهد و بخصوص از اینکه این نیروها "عنصر وابستگی به امپریالیسم حکومت" را در تبلیغات خود در باره دولت و هیئت حاکمه "بگنجانند" خوشحال می شویم. اما خزعبلات "آخر خط ۳" یک درس اساسی برای همه کمونیستها به همراه دارد و آن اینست که اگر از نقطه ضعف های خود از دیدگاهی پرولتری و برای آگاهی پرولتاریا و اعتلای مبارزات او انتقاد نکنیم، آنگاه دست بورژوازی را در چنگ زدن به این نقاط ضعف و تبدیل آن به حربه ای برای تخطئه و سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی باز گذارده ایم.

۲- مارکس در کاپیتال توضیح و تحلیل قوانین حرکت جامعه بورژوازی را از مقوله و پدیده کالا آغاز می کند و با شکافتن تناقض اساسی درون آن - ارزش مبادله و ارزش مصرف - قدم به قدم مقولات و روابطی چون ارزش، کار مجرد اجتماعاً، نژم، پول و بالاخره "رابطه سرمایه" بطور کلی را استخراج می کند.

۳- "حال اگر ما دو پروسه تولید ارزش و تولید ارزش اضافه را با هم مقایسه کنیم، در می یابیم که این دومی چیزی جز ادامه اولی

بیش از حد نصاب معینی نیست. از یکسو اگر این پروسه در نقطه‌ای که در آن ارزشی که سرمایه‌دار به کارگر پرداخته است دقیقاً با معادل خود جایگزین می‌شود، فراتر نرود، این پروسه صرفاً پروسه تولید ارزش است؛ و از سوی دیگر اگر فراتر از این حد نصاب ادامه یابد، به پروسه تولید ارزش اضافه تبدیل می‌شود" (جلد اول صفحه ۹۰-۱۸۹)

۴- واضح است که مبادله نابرابر چگونگی وجود ارزش اضافه را توضیح نمی‌دهد، چرا که در چنین صورتی سود یکی از طرفین مبادله در حکم ضرر طرف دیگر است و این سود و زیان‌های متقابل در سطح کل سرمایه در جامعه یکدیگر را خنثی خواهند کرد. باین ترتیب تولید ارزش اضافه در سطح کل سرمایه در اجتماع نمی‌تواند به مبادله نابرابر صاحبان کالا نسبت داده شود. برای توضیح دقیق این مسأله رجوع کنید به جلد اول سرمایه، فصل پنجم، "تضادهای موجود در فرمول عمومی سرمایه". مارکس در این فصل به روشنی نشان می‌دهد که اصولاً منشأ ارزش اضافه نباید در عرصه گردش جستجو شود و تضاد فرمول عمومی سرمایه را چنین خلاصه می‌کند: "بنا بر این، این غیر ممکن است که سرمایه بوسیله عرصه گردش تولید شود، و باز بهمان اندازه غیر ممکن است که سرمایه منشائی جدا از عرصه گردش داشته باشد. پس منشأ آن می‌باید هم در عرصه گردش باشد و هم نباشد. لذا ما به نتیجه‌ای دوگانه رسیده‌ایم" (جلد اول صفحه ۱۶۴)

۵- برای توضیح شکل گسترده فرمول عمومی سرمایه (فرمول اول در بحث ما) و مطالعه وجوه مختلف حلقه‌های مبادلاتی و نیز گردش عوام مسل و اجزاء مختلف این فرمول رجوع کنید به سرمایه جلد دوم فصل‌های اول تا چهارم.

۶- در جامعه سرمایه‌داری "ارزش‌نیروی کار، مانند هر کالای دیگری بوسیله زمان کار لازم برای تولید و لذا بازتولید این کالای معین تعیین می‌شود. با فرض وجود خود کارگر، تولید نیروی کار همانا بازتولید آن و بعبارت دیگر بقای او است. برای بقای خود، کارگر به مقدار معینی وسائل معیشت نیاز دارد و بنا بر این، زمان کار

لازم برای تولید نیروی کار همان زمان کار لازم برای تولید این
وسایل معیشت است؛ عبارت دیگر ارزش نیروی کار، ارزش وسایل
معیشتی است که برای بقا، کارگر لازم است. "جلد اول صفحه ۱۶۷ برای
توضیح رابطه مزد (بهای نیروی کار صرف شده در مدت معین) و ارزش
نیروی کار رجوع کنید به جلد اول، فصل ۱۹ "تبدیل ارزش نیروی کار
به مزد"

۷) برای توضیح چگونگی استخراج این فرمول رجوع کنید به سرمایه
جلد اول، فصل های ۸ و ۹ و همچنین به "نتایج بلانفل پروسه
کار"

۸) اگر تصور میکنید اغراق میکنیم به این توجه کنید: "درگیری
روحانیت و مرجعیت با رژیم دیکتاتوری برای حکومت کودتا بیش از
پیش مهلک بود. رژیم تلاش کرد از طریق سرمایه داری کردن مناسبات
اجتماعی نفوذ روحانیت را تضعیف کند و نتوانست" (راه کارگر
فایشیم کاسوس یا واقعیت ۱، صفحه ۲۵). پس از تبدیل تئوسوری
امپریالیسم لنین به تئوری "غارت" راه کارگر به "فرارفتن" از
تئوری ماتریالیسم تاریخی مارکس چشم دوخته است. "مرجعیت و رژیم"
دو مفوله ماوراء تاریخی دیگر به مقولات "غارت"، "تقسیم کار
حمیلی" و... اضافه میشوند. این "فوق پدیده های ماوراء تاریخی
در دست راه کارگر از قدرتی افسانه ای برخوردار میشوند. فوق پدیده
هائی که نه تنها از نظر زمانی سرمایه داری پیشی میگیرند، بلکه
بر تکامل تاریخی جوامع نیز محیط آید، و تعبیر مناسبات اجتماعی
ظهور سرمایه داری و... در کشور ایران صرفاً جلوه ای کوچک از عواقب
نزاع انسان است! اینجا دیگر سخن صرفاً بر سر وارونه کردن توان
مادی حرکت جوامع و تعبیرات روانی را عامل و محرک تعبیرات زیر-
ساختی دیدن نیست، اینجا سخن از پدیده های ارثی و آبدی است
که روستا و روستا هر دو، مناسبات اجتماعی را بر راحتی سبب برای
تضعیف یکدیگر متحول میکنند و تازه از جان عظمتی نیز بر-
جود دارند که این تحول تأثیری هم بر سر حدال متقابلشان میگذارد
توضیح چگونگی (ضرورت، امکان و سیر) سرمایه داری کردن ایران

بر مبنای جدال " مرجعیت " و " رژیم دیکتاتوری " (که گویا
علیرغم تغییر مناسبات اجتماعی ، همچنان و همواره با محتوایی
یکسان در عرصه سیاست حضور دارند) دقیقاً نمونه‌آنگونه تحلیل
های " تاریخی " ای است که ما دور نمای آنرا ترسیم کردیم .

۹) برای روشن شدن منظور مارکس از " کارگران آزاد " ذکر نقل
قول زیر میتواند مفید باشد :

" بنابراین برای اینکه صاحب‌پول بتواند پول خود
را به سرمایه تبدیل کند ، لازمست که در بازار با کارگران آزاد
برخورد کند ، آزاد ، به این معنی دوگانه که کارگر بعنوان یک
انسان آزاد بتواند نیروی کار خود را ، به مثابه کالای خودش ،
بفروشد ، و از سوی دیگر هیچ کالای دیگری برای فروش نداشته باشد
خلاصه کلام از هرگونه وسیله لازم برای مادیت بخشیدن به نیروی کار
خود بی بهره (آزاد) باشد " ه سرمایه ، جلد اول ، صفحه ۱۶۶ .

ضمیمه

طرح مقدماتی زیراز سیر جزوات "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" در اواخر تابستان سال گذشته در درون گروه منتشر شد و ما اینک با برخی جرح و تعدیل ها آن را در اختیار سایر رفقا می گذاریم:

جزوه اول :

نگاهی کلی به شیوه صحیح طرح مساله وابستگی / اهمیت سیاسی این مساله از نقطه نظر تدوین مثنی مستقل کارگری در انقلاب دموکراتیک حاضر / خلاصه ای از تعابیر و انحرافات رایج و چهارچوب کلی این انحرافات : درک غیر مارکسیستی - لنینیستی از سرمایه ، سرمایه داری و امپریالیسم / مقوله بورژوازی "ملی" به مثابه محل تلاقی مشخص این انحرافات . (چاپ شده است)

جزوه دوم :

سرمایه و سرمایه داری از نقطه نظر مارکسیسم / هدف این بخش (وبخش بعد) عمدتاً ابزارسازی تئوریک و یادآوری دستاوردهای انکار ناپذیر مارکسیسم ، بمنظور تحلیل شرایط کنکرت ایران است / چهار - چوب کلی انحرافات بینش های رایج بطور دقیق تر مورد بررسی قرار می گیرد و عمدتاً این مساله مورد تاکید خواهد بود که چگونه بینش های عموم خلقی حاکم بر جنبش کمونیستی ، در تبیین مساله وابستگی و مبارزه طبقات اصلی جامعه ، مقولات و مفاهیم تئوریک خود را جدا از مارکسیسم و درسیگانگی کامل از آن مهیا کرده است .

الف : "سرمایه به مثابه وحدت پیرویه کار و پیرویه تولید ارزش اضافه" / جوهر و نمود سرمایه در عرصه تولید و گردش / مقولات پایه ای که می باید مصالح شناخت ما را از جوهر سرمایه فراهم کند /

تقابل کارمزدی و سرمایه / تجزیه سرمایه به سرمایه ثابت و متغیر / تولید ارزش اضافه و تولید کالا / ارزش اضافه ، نرخ استثمار ، نرخ سود ، ترکیب ارگانیک و ... / دو فرمول سرمایه : فرمول عام پول - کالا - پول و فرمول سرمایه به مثابه رابطه تولید ارزش اضافه : سرمایه ثابت + سرمایه متغیر = ارزش اضافه = کل ارزش کالاهای تولید شده / نقطه عزیمت هواداران بورژوازی ملی و نقطه عزیمت ما .

پ: پیش شرط های تاریخی و شرایط معاصر تولید سرمایه داری .

۱) پیش شرط های تاریخی: جدایی تولیدکنندگان مستقیم (عامل ذهنی تولید) از وسائل تولید (عامل عینی) / کالاشدن نیروی کار / تولید کالائی و تولید سرمایه داری / تفکیک تاریخی و تفکیک تحلیلی این دوشیوه تولید / سرمایه داری بـمـثـابـه تولید کالائی تعمیم یافته / مقطع معین استقرار نظام سرمایه داری / مساله سلب مالکیت و خروج تاریخی تضاد کار و سرمایه از دل نظام فئودالی / نظری انتقادی به فقدان شناخت اهمیت این مقوله / نظری به الگوسازی هواداران تـسـر نیمه فئودال - نیمه مستعمره / چگونه مارکس ابزار دقیقی برای شناخت شیوه تولیدی حاکم بر جامعه ما بدست می دهد. (جزوه حاضر)

۲) شرایط معاصر تولید سرمایه داری (خطوط کلی و مقولات پایه):

حاکمیت "رابطه سرمایه" بر تولید اجتماعی / قانونمندی مستقل حرکت سرمایه (قوانین عمومی حرکت و انباشت سرمایه) / تضاد کار و سرمایه و تولید ارزش اضافه / شرایط تولید و باز تولید کل سرمایه اجتماعی / انباشت ، افزایش ترکیب ارگانیک ، ارزش دوجبره کار ، تشدید تسرخ استثمار ، گرایش نزولی نرخ سود /

پ: شرایط معاصر تولید سرمایه داری (بسط مقولات):

- ۱) سرمایه بطور کلی / بعضی حرکت مارکس در تحویل سرمایه داری / شیوه حرکت مارکس از مقولات عامه به خاص .
- ۲) کل سرمایه اجتماعی به مثابه یک استزاع عینی و واقعی و بازناب اجتماعی - مادی مفروضه سرمایه بطور کلی / کل سرمایه اجتماعی به مثابه رابطه کار و سرمایه در کل اقتصاد .

ت: کل سرمایه اجتماعی و اقشار مختلف سرمایه :

رابطه اقشار مختلف سرمایه با کل سرمایه اجتماعی / کل سرمایه اجتماعی به مثابه وحدت اقشار مختلف سرمایه / کارکرد اقشار مختلف سرمایه به مثابه محمل عینی حاکمیت کل سرمایه اجتماعی بر تولید / قشر بندی های بنیادی کل سرمایه اجتماعی : سرمایه بخش وسائل تولید و بخش وسائل مصرف (ضروری و تجملی) / مساله تحقق و بازار / سرمایه مولد و سرمایه غیرمولد / سرمایه های تجاری ، ربائی ، صنعتی (ارزش اضافه : سود صنعتی ، سود تجاری ، بهره و اجاره) / قوانین حاکم بر روابط این اقشار سرمایه / تفکیک سرمایه در سطح نمود سرمایه : مالکیت سرمایه پولی ، سرمایه کالائی ، عرصه های مختلف تولید ، سطح تکنولوژیک ، اندازه سرمایه / تقسیم سرمایه بر حسب ترکیب ارگانیک و درجه تمرکز / تقسیم سرمایه بر حسب مدت واکرد / تقسیم بر حسب تابعیت ملی / نظری به تقسیم بندی بورژوازی در تعابیر رایج / آیا نقطه عزیمت این تعابیر جوهر سرمایه و کل سرمایه اجتماعی است ؟ و یا آنکه از نمود سرمایه و اشکال حقوقی و فنی آن حرکت می کنند / نقطه عزیمت صحیح کدامست ؟

ث: کل سرمایه اجتماعی و مساله رقابت :

رقابت یا "تضاد"؟ / رقابت اقشار مختلف سرمایه (تقابل نیروی اجزاء کل سرمایه اجتماعی بایکدیگر) به مثابه مکانیسم عمیق یافتن قوانین درونی حرکت کل سرمایه اجتماعی / قانونمندی واحد و تجلیات کنکرت متفاوت ناشی از این قانونمندی (آتارشی تولید و قانونمندی سرمایه داری) / رقابت به مثابه محمل مادی و شرط ضرور عمیق یافتن قوانین درونی حرکت کل سرمایه اجتماعی / درک مکانیکی سبب های رایج از مغوله رقابت و درک دیالکتیکی مارکس از آن / رقابت و "تضاد" اقشار مختلف سرمایه پایه مادی حفظ انسجام و وحدت درونی کل سرمایه اجتماعی و ضامن تثبیت قانونمندی حرکت آن بر تولید اجتماعی است .

ج: طبقات به مثابه بازتاب انسانی روابط اقتصادی :

بورژوازی و کل سرمایه اجتماعی / قانونمندی حرکت کل سرمایه اجتماعی
حرکت کل طبقه سرمایه دار را مشروط و معین می‌کند / اقشار مختلف
بورژوازی و اقشار مختلف سرمایه / محدودیت ذهنیت سرمایه دار - و علم
اقتصاد بورژوازی - به عرصه رقابت / ذهنیت سرمایه دار و عینیت
قانونمندی حرکت سرمایه / مبارزه طبقاتی و تضاد کار و سرمایه از
یکسو و سیاستگری بورژوازی و قوانین عرصه رقابت از سوی دیگر /
بینش عموم خلقی بیانگر حاکمیت ذهنیت بورژوازی بر جنبش کمونیستی
است - "رقابت" نقطه عزیمت تحلیل های اقتصادی عموم خلقی از
پایه های مادی حرکت بورژوازی است .

چ : حکومت به مثابه ارگان وحدت منافع کل طبقه سرمایه دار
در مقابل کل طبقه کارگر :

نقدی بر نظرات و برداشتهای غیر مارکسیستی از حکومت /
خصلت حکومت (مثلا دیکتاتوری عریان و یا دموکراسی بورژوازی)
در رابطه با مبارزه طبقاتی ، و نه رقابت درون بورژوازی ، تعیین
می‌شود .

ج : نکاتی درباره اتوبی "بورژوازی ملی، مستقل و دموکرات" :

در پرتو مباحث فوق / جمع بندی نقطه ضعفهای تئوریک
هواداران بورژوازی ملی / جمع بندی ابزار تئوریک که مارکس فراهم
کرده است .

ج - زوه سوم :

امپریالیسم از دیدگاه لنین :

مشخصه های اساسی عصر امپریالیسم / تئوری ماوراء تاریخی
"چپاول" در مقابل تئوری امپریالیسم لنین / صدور سرمایه و رشد
سرمایه داری در کشور تحت سلطه / صدور کالا و صدور سرمایه /
امپریالیسم و تقسیم جهان / امپریالیسم به مثابه حرکت عملی
سرمایه در جهت غنشی کردن گرایش نزولی نرخ سود / رابطه
"امپریالیسم" لنین با "کاپیتال" مارکس ، شرایط امپریالیستی

تولید و بازتولید سرمایه / تعریف دقیق سرمایه داری وابسته به
مثابه "سرمایه داری در کشور تحت سلطه امپریالیسم" / بازار
داخلی در کشور تحت سلطه و مساله تقسیم کار / کشور تحت سلطه به
مثابه حوزه تولید فوق سود.

امپریالیسم و مبارزه طبقاتی / جلوه های مختلف تضاد کار
و سرمایه در کشورهای متروپل و تحت سلطه از نظر اقتصادی و سیاسی /
امپریالیسم و دیکتاتوری / امپریالیسم و انقلاب دموکراتیک /
امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم / رویزیونیسم، فرمیسیم و
لیبرالیسم در کشور تحت سلطه / نقدی بر بینش های مکانیکی از
امپریالیسم / نگاهی به نکات دو جزوه قبل در رابطه با مباحثات
این جزوه / جمع بندی ابزار تفوریک، توضیحاتی در مورد عملکرد
مشخص سرمایه انحصاری در شرایط مشخص هر کشور.

جزوه چهارم :

نظری به پروسه تحقق پیش شرط های تاریخی سرمایه داری

در ایران :

مساله سلب مالکیت و فرجام آن در ایران / تحلیل صحیح از
مانسبت و عملکرد اطلاعات ارضی دهه ۴۰ در ایران و نقد نقطه نظرهای
التقاطی و روماننتیک رایج / اهمیت اطلاعات ارضی در استقرار حاکمیت
"رابطه سرمایه" بر تولید اجتماعی در ایران / ویژگی این پروسه
در ایران و تفاوت آن با حالت کلاسیک / مساله فقدان یک انقلاب
کشاوری و آزاد شدن عوامل سرمایه منعم در روستا / علل رکود
کشاوری / حطت امپریالیستی پروسه سلب مالکیت در ایران و عدم
نیاز سرمایه انحصاری به رشد بخش کشاوری در کشور / رکود کشاوری
به مثابه نتیجه تبعی سلب مالکیت و ایجاد پرولتر شهری / کسب
سرمایه اجتماعی و بخش کشاوری / سلب مالکیت به مثابه مقطع
تاریخی معین حاکمیت سرمایه بر تولید اجتماعی در کشور و پایان
حطت "ملی" بخشی از بورژوازی در ایران / رده های بر سیاست
حودکفاشی کشاوری که جنبش کمونیستی ما سر خود در برنامه اقتصادی

"بورژوازی ملی" گنجانیده است / سلب مالکیت و مساله ارضی از دیدگاه رشد سرمایه‌داری در کشور / سلب مالکیت و مساله دهقانی / ضرورت تفکیک مساله ارضی از دیدگاه دهقانان (مساله دهقانی) و مساله ارضی از دیدگاه رشد سرمایه‌داری / مکان مساله ارضی در انقلاب ما / مطالبات دهقانی در برنامه کمونیستها / جمع‌بندی چگونگی برخورد لنین به مساله ارضی در ایران / انطباق شیوه تحلیل و تفاوت شرایط مشخص .

(گوشه‌هایی از مباحث فوق هم اکنون در کتاب "کمونیستها و جنبش دهقانی پس از حل امپریالیستی مساله ارضی" اسفند ۵۸، منتشر شده است)

جزوه پنجم :

شرایط معاصر تولید و بازتولید کل سرمایه اجتماعی در ایران:

قانونمندی حرکت سرمایه‌داری عصر امپریالیسم و عملکرد آن در کشور تحت سلطه :

الف - تولید و بازتولید شرایط امپریالیستی استثمار و تولید و بازتولید سرمایه ثابت و متغیر / مساله بازار داخلی و تقسیم کار جهانی / شرایط ابقا و تشدید نرخ استثمار و تثبیت نرخ سود از نظر اقتصادی و سیاسی / مساله تولید ارزش اضافه نسبی / اعتبار و نقش سیستم بانکی / نقش سیاسی و اقتصادی حکومت در سرمایه‌داری ایران / مساله زیرساخت کل سرمایه اجتماعی و هزینه های اقشار مختلف سرمایه / مکان اقتصادی صنعت نفت / پایه‌های اقتصادی دیکتاتوری در ایران .

ب - کل سرمایه اجتماعی و اقشار مختلف سرمایه / تقسیمات مشخص بورژوازی ایران از نظر تاریخی و از نظر تحلیلی / مساله رقابت و اسطوره بورژوازی ملی ، مترقی و دموکرات / پایه‌های لیبرالیسم بورژوائی قبل و بعد از اصلاحات ارضی / رقابت و لیبرالیسم ، تضاد کار و سرمایه و دموکراتیسم .

پ - نقدی بر مواضع الحاقاتی برخی نیروهای کمونیستی در رابطه

ت- زمینه های اقتصادی انقلاب حاضر / نیروهای محرکه انقلاب / انقلاب و ضد انقلاب / محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب / مسأله برنامه حداقل .

ث- برخورد با نظریات بورژوازی "سه جهان" و "راه رشد غیرسرمایه داری" .

منابع تئوریک جزوه های اول تا سوم :

۱- سرمایه (هر سه جلد) مارکس بعلاوه "نتایج پروسه بلا فصل تولید" ضمیمه جلد اول پنکوئن .

۲- گروندریس

۳- فرماسیون های اقتصادی ماقبل سرمایه داری مارکس

۴- بخش هایی از تئوری های ارزش اضافه مارکس ، بخصوص "کارمولد و غیر مولد"

۵- ایدئولوژی آلمانی (بخش های مربوط به حکومت ، طبقات و مبارزه طبقاتی) .

۶- توسعه سرمایه داری در روسیه ، لنین

۷- در خطت نمایی رمانتیسیم اقتصادی ، لنین

۸- امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری ، لنین

۹- امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم ، لنین

۱۰- اکونومیسم امپریالیستی و کاریکاتور مارکسیسم ، لنین

۱۱- شرح جلسات گنگره دوم کمینترن (بین الملل سوم) در مورد مسأله ملی و مستعمراتی (

کارگران جهان متحد شوید

تکثیر از:

دانشجویان هوادار اتحاد مبارزان کمونیست در آلمان فدرال و برلین غربی